

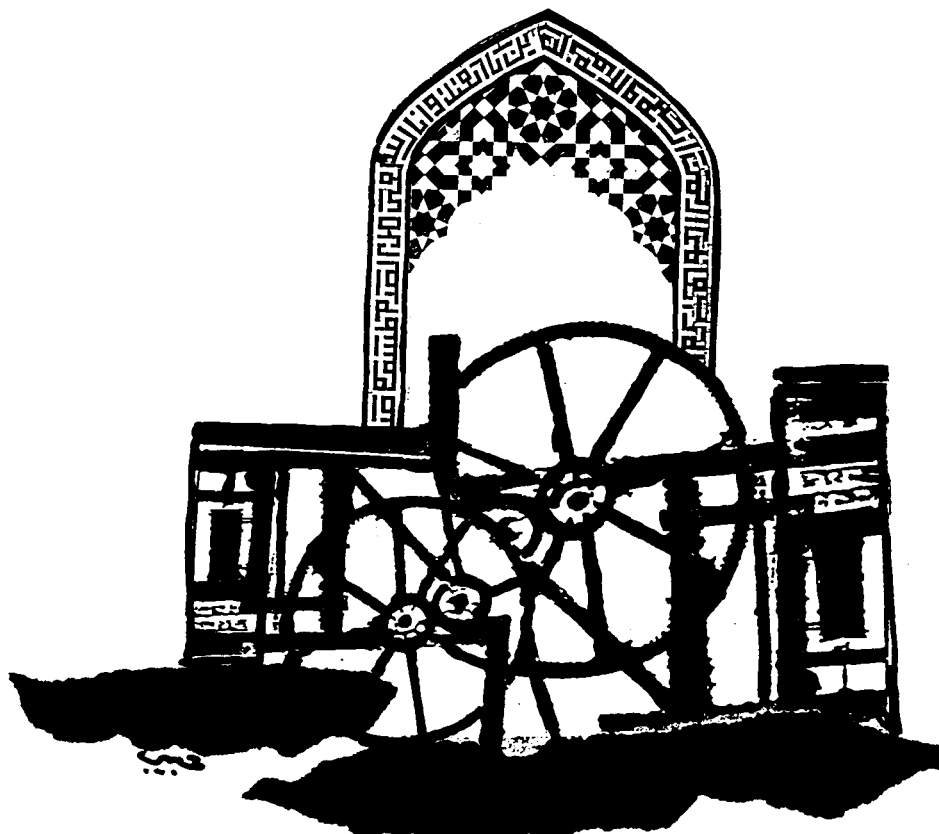
جامعه دینی. جامعه تکنیکی

محمدرضا اسدی

اشاره

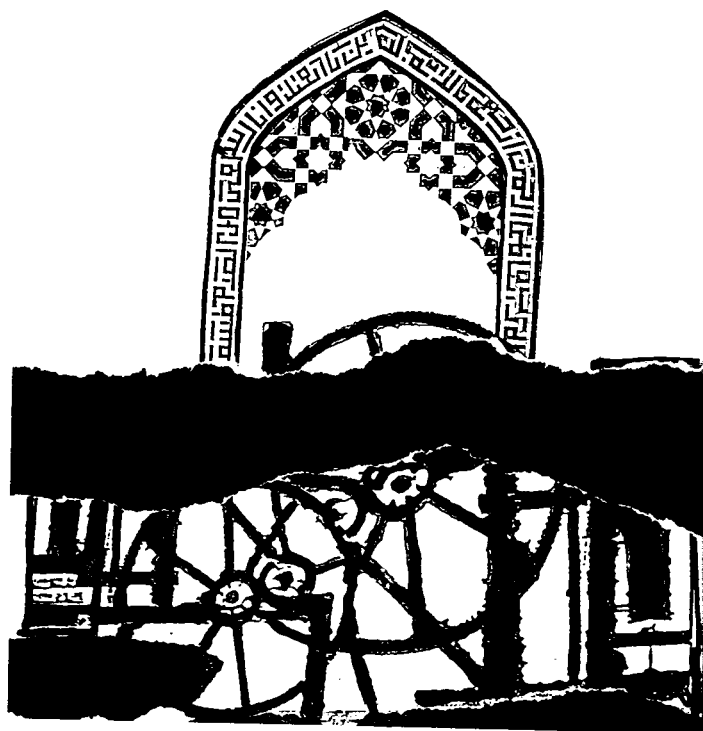
محور از یکدیگر متاثر می‌شوند و بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند. در ادامه، نویسنده، ضمن بیان دیدگاه دین در باب الگوی حکومت، به بررسی تاثیر تکنولوژی بر الگوی حکومت - عموماً - و بر ولایت فقیه - خصوصاً - می‌پردازد، و ضرورت حضور ولایت فقه و فقیه در جامعه دینی را نه از زاویه ادله کلامی و فقهی رایج، بلکه از زاویه‌ای که مبتنی بر کارایی ذاتی فقه در دینی نگاه داشتن جامعه است، تبیین می‌کند. در انتها نیز نویسنده با ترسیم تصویر کلی «جامعه تکنیکی» و «جامعه دینی»، مناسبترین راه حل «دینی و انسانی» زدودن پاره‌ای از اصطکاکهای میان دین و تکنیک را، دینی کردن تکنولوژی، به نحوی که آورده، دانسته است.

نوشتار کنونی، دومین و آخرین قسمت از مقاله دینداری و تکنیک داری است که در شماره پیشین، قسمت اول آن عرضه شد. در نوبت گذشته برای بررسی وجوه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی نسبت دین و تکنیک، به برخی از مباحث مربوطه اشاره شد. در این نوبت نویسنده، در ادامه مبحث تعارض علم و دین، به «پاسخ‌ها» و «روش‌های» برطرف نمودن آن تعارضات، اشاره می‌کند و سپس حیثیت اجتماعی و اخلاقی دین و تکنیک را در سه محور «اخلاقی»، «فرهنگی» و «حکومتی» مورد ارزیابی قرار می‌دهد. اخلاق، فرهنگ و حکومت سه حلقه مهم اتصال دین و تکنیک جدید به یکدیگر هستند که این دو، در این سه



پاسخ و راه حل رفع تعارض علم و دین

همچنان که قبلاً به طور اجمال اشاره شد به نظر می‌رسد هیچ تعارض ذاتی میان «روش» علم و دین وجود ندارد. چراکه روش علم یک روش تجربی است و علی‌رغم آنکه اختلاف نظرهایی در میان فیلسوفان علم، منبئ برنوع استفاده از این روش و میزان اعتبار آن وجود دارد،^(۱) تاریخ تفکر بشری شاهد صادقی براین ادعاست که روش تجربی فقط یکی از روشهای ادراکی بشر بوده است نه تنها روش ادراک. اما بر مبنای اینکه روش علم را اجمالاً روش تجربی بدانید، «تعارض روشی» میان علم و دین از آنجا آغاز می‌شود که ۱- یا به این پیش فرض فلسفی معتقد باشیم که جهان هستی جهانی تک‌ساختی و محسوس است و تنها روش شناسایی آن نیز منحصر در روش تجربی است.



۲- یا به این مطلب معتقد باشیم که عالم وجود عالم چند ساختی است اما تور روش تجربی آن مقدار گسترده است که می‌توان با استفاده از آن معارفی نیز از عوالم ماوراء حس صید کرد. کسانی که روش علوم تجربی و قواعد یا نتایج مربوط به آن را قابل تعمیم به دیگر عرصه‌های معرفت بشری می‌دانند، در واقع با استفاده از روش تجربی می‌خواهند تمامی مدارج هستی و تمامی حوزه‌های معرفت دینی و غیردینی را در ذیل این روش و دستاوردهای حاصل از آن، قرار دهند و این روش را حاکم بر آنها کنند. در یکی از این دو صورت است که «روش تجربی» بعنوان روش علم جدید با روش دین در تعارض می‌افتد. و به گمان ما هریک از دو مبنای مذکور دارای خلله‌های جدی است که جای طرح مفصل آن فعلاً در اینجا نیست. ولی اجمالاً مطلب اینکه اولاً وجود چند ساختی است و تک ساختی و محسوس نیست تا فقط بتوان براساس روش تجربی به شناخت و شکار آن نائل شد. ثانیاً روش تجربی، آنچنان نیست که با تعمیم او یا تعمیم قواعد و رهاوردهای او بتوان مراحل غیر محسوس و غیرمادی

هستی یا معارف دینی را همیشه به زیر چتر و چنگ آن در آورد. (۲)

نتیجه آنکه برای شناسایی مراتب هستی یا معارف دینی فقط روش تجربی کفایت نمی‌کند و باید متناسب با هر ساحتی از هستی به حقیقتی و دانش و روشی خاص آن عرصه پای‌بند بود. براین مبنا، روش تجربی بعنوان روش علم جدید تعارضی با روش دین ندارد، زیرا که دیدگاه دین در شناسایی، دیدگاه صرفاً مبتنی بر روش تجربی یا عقلی یا شهودی یا تاریخی نیست، بلکه در عین قبول هر یک از این روشها، اعتبار مطلق به یکی از آنها نمی‌دهد و هر یک را در جایگاه خود، برای شناسایی عرصه‌ای از هستی یا معرفتی از معارف دین مناسب و لازم می‌بیند.

اما حال باید ملاحظه کرد که «پاسخ» یا «راه حلی» که بتوان براساس آن راه حل، پاسخهای مختلفی به مسئله تعارض (۳) «نتایج تحقیقات علمی» با «دیدگاههای دین» داد چیست؟ تعارض بین دیدگاههای علم و دین و به تعبیر دیگر دیدگاههای عقل و دین - که تعبیر تعارض علم و دین نیز در ذیل آن می‌گنجد - به یکی از چهار صورت زیر «قابل تصور و قابل حل است».

- ۱- تعارض نص قطعی (دین) با عقل قطعی. در این فرض، محققین از عالمان اصول، معتقدند چنین موردی محال است و تاکنون مصداق خارجی نداشته است. ولی به گمان ما بر فرض اینکه چنین موردی یافت شود - زیرا فرض محال، محال نیست - به نظر می‌رسد بهتر است دیدگاه عقل قطعی را مقدم داشت و فهم و تاویل نص قطعی را به عهده امام معصوم و اهلش واگذار کرد.
- ۲- تعارض نص ظنی (دین) با عقل ظنی. در اینجا اگر ظن به تعبیر اصولیها ظن خاص باشد. نص ظنی بر عقل ظنی مقدم است. اما اگر ظن مطلق باشد شاید بتوان گفت عقل ظنی بر نص ظنی مقدم است.
- ۳- تعارض نص قطعی با عقل ظنی. در اینصورت دیدگاه نص قطعی (دین) را مقدم بر دیدگاه عقل می‌داریم
- ۴- تعارض نص ظنی با عقل قطعی. در

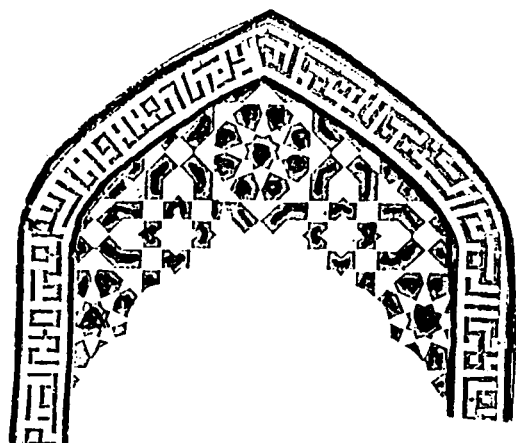
اینصورت دیدگاه عقل قطعی را بردیدگاه نص ظنی مقدم می‌کنیم.

در اینجا شقوق چهارگانه تعارضهای دیدگاه عقل و دین و پاسخهای مربوط به رفع تعارض ها، مطرح شد. اما پاسخهایی که برای حل این تعارضها بیان شد، براساس استفاده از راه‌حلهای مختلفی قابل تحقق است. پس برای دفع و رفع تعارض میان دیدگاههای علم و دین راه‌حلهای مختلفی وجود دارد. تاریخ تفکر نشانگر آن است که هرگاه میان دیدگاههای علم و دین تعارض و تخالفی پیش آمده است، برای زدودن آن یک یا چند راه حل مورد استفاده قرار گرفته است فی‌المثل گاه صورت مسئله را منکر می‌شدند و از اساس تعارض بین علم و دین را نمی‌پذیرفتند. گاه برای برطرف کردن تعارض دست به تاویل متون دینی می‌زدند، یعنی هر وقت علم به یک نتیجه‌ای می‌رسید که با دیدگاه متون دینی مغایرت داشت، دین را طوری تفسیر و تاویل می‌کردند که با آن یافته علمی هماهنگ افتد و بالعکس یافته علمی را نفی یا تعدیل کرده، بگونه‌ای آنرا توجیه می‌کردند که با دیدگاه دین هماهنگ افتد. گاهی از طریق تحلیل «زبان دین» و «زبان علم» رفع تعارض می‌کردند و گاه با سیال کردن معرفت دینی، دفع تعارض میان دیدگاههای علم و دین می‌کردند، و زمانی با استفاده از شیوه‌های نوین متن خوانی و متن‌شناسی و فن تاویل متون (هرمنوتیک) که با بحث زبان علم و دین و معرفت دینی ارتباط وثیق دارد، در رفع و دفع تعارض کوشش می‌کردند. ولی در عین اذعان به تنوع این راه‌حلهای برای رفع و دفع تعارض میان دیدگاههای علم و دین، باید اعتراف کرد، هنگامی که دینداران از طریق «دین» با استفاده از تحلیل «زبان دین» یا «تاویل متون دینی» یا «سیال کردن و سیال دانستن معرفت دینی» می‌خواستند تخالفهای دیدگاهی دین با علم را برطرف کنند، در واقع در نهایت غالباً «یک کار» را انجام می‌دادند و آن این بود که معنی و مفهوم متن دینی را به گونه‌ای بیان می‌کردند که در تضاد و تعارض با دیدگاه علم قرار نگیرد. اما چرا

برای زدودن تعارض میان دیدگاههای علم و دین «تمرکز فعالیت تعارض زدایی» بیشتر بر روی دین است نه علم؟ چرا ما بیشتر دست تصرف در متون دینی می‌بریم تا آنها را با علم سازگار کنیم و نه بالعکس؟ آیا چون ماهیت دیدگاههای علمی ذاتاً «تحول» بیشتر و در عین حال «وضوح» بیشتری دارد- و «کمتر» تاویل پذیر است- برای برطرف کردن تعارض علم و دین، تصرف در علم، چندان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد؟ در اینصورت چه ضرورتی دارد که دین دائماً خود را با دیدگاههای علمی که در نهایت هیچگاه قطعیت و حتمیت دائمی نمی‌پذیرد تطبیق دهد؟ با آنکه عدم قطعیت علم، علامت بی‌اعتباری علم نیست و اساساً علم از طریق تحول دائمی همین تئوریاها است که پیشرفت می‌کند.

ولی از آن طرف نیز اگر علم بخواهد خود را با دین تطبیق دهد، چگونه می‌تواند، اعتقادات و ماهیت «متغیر و معتبر» خود را در موضوعاتی که با دین در آنها اختلاف نظر دارد، نادیده بگیرد؟ همه این پرسشها و پرسشهای دیگری که در این زمینه وجود دارد، حکایت از آن دارد که هنوز نمی‌توان به هیچ راه حل قطعی برای رفع و دفع تعارض میان علم و دین تمسک جست. از این رو باب پرسش و جستجو درباره راه حل برطرف کردن تعارض دیدگاههای علم و دین همچنان گشوده است، تا آنجا که به راه حلی برسیم که بواسطه آن نه منزلت و اعتبار دین خدشه دار شود و نه هویت و مرتبت علم لکه دار گردد.

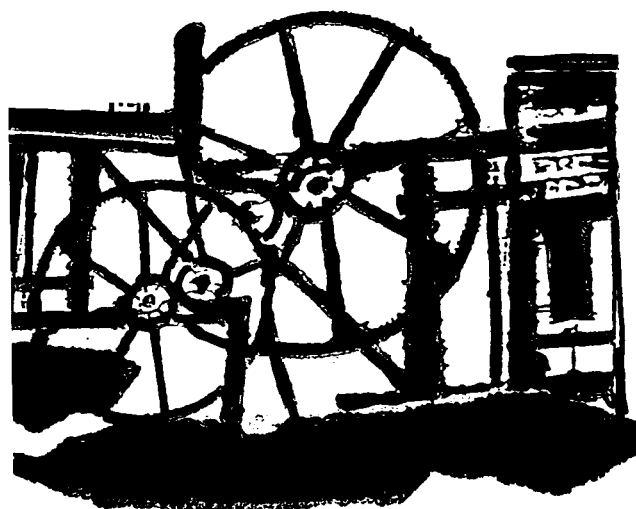
از آنچه که در مقال «دینداری و تکنیک داری» و اکنون بطور گذار و کوتاه در باب رابطه علم و دین و خاصه تعارض آن دو با یکدیگر آوردیم، می‌خواهیم این نتیجه عاجل را بگیریم که علم رغم ترغیب دین-اسلام- به علم آموزی و دعوت او به فراگیری علوم تجربی و حسی، و علی‌رغم اینکه نقاط اشتراک و تایید متعددی بین دین اسلام و علم جدید وجود دارد، دین اسلام، همانند ادیان دیگری چون، مسیحیت و یهودیت، با علم جدید-



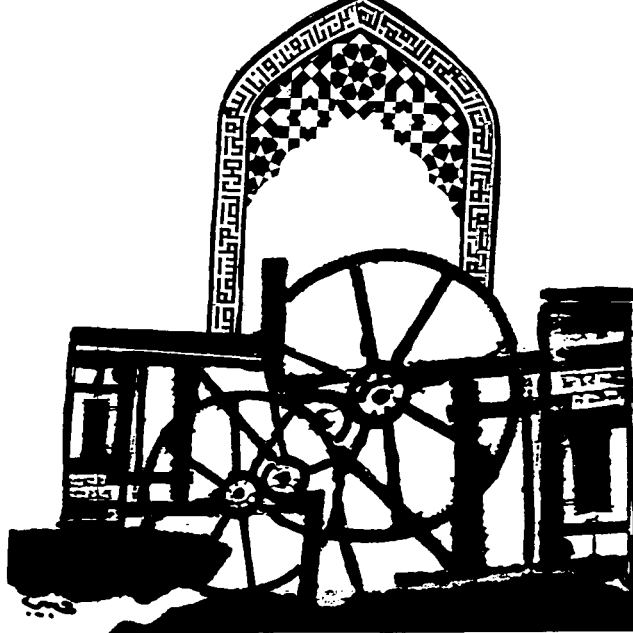
بعنوان یکی از مبانی معرفتی و علمی تکنولوژی جدید- در مواردی دارای اصطکاک و تعارض است که از این موارد به هیچ روی با چشم پوشی و اغماض نمی‌توان گذشت و از این حیث نیز تکنولوژی جدید با دین، به راحتی هم‌نشین نمی‌شود. اما مطلب دیگری که در رابطه با مبنای معرفتی تکنیک جدید قابل اشاره است این است که تکنولوژی جدید، میوه درخت علم جدید است و علم جدید ریشه در زمین فرهنگ و سیاست و اقتصاد و فلسفه و اخلاق دنیای جدید دارد. یعنی تا چنین زمینی با چنان ترکیبی وجود نمی‌داشت، نهال علم جدید بارور نمی‌شد و از پس آن تکنولوژی جدید به ثمر نمی‌نشست، حال، آیا امکان دارد که در زمینی دیگر و از درختی دیگر تکنولوژی جدید کنونی بروید؟ به تعبیری دیگر، آیا امکان دارد درخت علم یا میوه تکنیک را به درخت و میوه‌ای دیگر از جنس دیدگاهها و معارف دینی پیوند زد و انتظار داشت همین علم و میوه آن (یعنی تکنولوژی جدید) که در دنیای غرب روئیده است بدون آفاتش، دوباره رشد نماید؟ ریشه‌های رشد تکنولوژی جدید، سیاست جدید و

های «نادرستش» به فرهنگ اسلامی پیوند بزنند و در دامان دیانت به پرورش آن بپردازد.

اما به نظر می آید، اگر نگوییم به همراه تکنیک جدید، تمامی ریشه ها و عوارض و لوازم آن انتقال می یابد، حداقل برخی از ریشه ها و عوارض و لوازمش منتقل می شود. تجربه نشان داده است که تکنولوژی جدید به هر جایی پا گذرده است قسمت معظم آن ریشه ها و عوارض و لوازم، انتقال یافته اند. شمایه تکنولوژی جدید که مرکب از اجزاء چهارگانه «ابزار، مهارت، دانش و سازمان» است توجه کنید. همین که بیرونی ترین لایه تکنولوژی (یعنی شی تکنیکی) آمد به دنبال آن باید مهارت های مربوطه، دانش و روش های مربوطه و سازمانها و تشکیلات اداری مربوطه نیز سرازیر شوند تا تکنولوژی «تازه وارد» بتواند به حیات و بقاء خویش ادامه دهد و البته آن مهارت ها و دانش ها و سازمانها نیز به دنبال خود لوازم و اجزاء دیگری را به همراه می آورند و این روند همچنان ادامه دارد. در انتها وقتی به این سلسله بلند لوازم و توابع نگاه کنید، می بینید، با ورود تکنولوژی به هر سرزمینی، اجزای دیگر دنیای جدید نیز روانه آن دیار می شوند و در اینجا است که آدمی به تفکر فرو می رود که آیا واقعاً بر فرض آنکه در مقام نظر بتوان راه حلی برای پیوند تکنیک جدید با دین و دنیای دینی پیدا کرد، آیا در عمل نیز می توان آن پیوند را تحقق بخشید؟ به هر حال همچنان که گفتیم این ادعای پیوند - و آن راه حل گره زدن بین دین و تکنیک که در انتهای این مقاله می آوریم - باید در عمل آزموده شود تا امکان صحت یا عدم صحت آنها ارزیابی شود. گو اینکه به گمان برخی از متفکرین غربی^(۴) هیچ راه حل مشخصی برای فرار از دنیای تکنیک زده کنونی وجود ندارد و تکنولوژی جدید محل التقای تنزل تفکر و تنزل هستی است. به تعبیر دیگر، تکنولوژی جدید نماینده انحطاط «علم» و «حقیقت» است و هیچ منافاتی ندارد که از این علم منحنط (یعنی تکنولوژی جدید) نیز بتوان استفاده های انسانی و صحیح کرد. یعنی انحطاط



آزادی های جدید و اخلاق جدید و اقتصاد جدید و فرهنگ جدید و مانند آن است و متقابلاً تکنولوژی جدید در خدمت و تقویت همین ریشه ها است، اما آیا می توان این ریشه را قطع نمود و تکنیک جدید را به فرهنگ و اخلاق و اقتصاد و ارزشها و سیاست های دینی پیوند زد، بدون آنکه این ثمر (تکنیک جدید) بر آن شاخسار دیانت خشک شود یا آن فرهنگ و اخلاق و اقتصاد و ارزشهای دینی در به بار آوردن این ثمر (تکنیک جدید) عقیم شود؟ عرصه کنونی نسبت دین و تکنیک در جامعه ما، میزان «عملی» پاسخگویی به چنین پرسش های «علمی و نظری» است. گرچه تفاوت عینی (ونه علمی) میان دنیای جدید غرب و فرهنگ عینی و ملموس (ونه علمی) دینی و اسلامی ما چنان نیست که بگوئیم با وارد شدن تکنولوژی جدید از دنیای غرب به دنیای اسلام، گویی واقعاً تکنولوژی از یک شاخسار و ریشه و زمینی کاملاً قطع می شود و بر زمین و ریشه و شاخساری «کاملاً» متفاوت از آن «قبلی» قرار می گیرد. ولی در عین حال تردیدی در این نیست که جهان اسلام و بالاخص جامعه ایران اسلامی سعی دارد که همان تکنیک غربی را بدون عوارض و لوازم و ریشه



آلود بودن و خطر بودن و زشت بودن تکنولوژی جدید و استفاده انسانی از آن، بایکدیگر مانعةالجمع نیستند. بر این مبنا حتی اگر تکنولوژی جدید با دیانت اسلامی پیوند زده شود و رشد بیابد، تا مادامی که ماهیت تکنولوژی جدید دگرگون نشده است، ولو آنکه از این تکنیک استفاده‌های دینی و انسانی نیز بشود از خطر بودن تکنیک جدید هیچ کاسته نشده است. تا به اینجا به پاره‌ای از مباحث و مبانی معرفتی تکنیک جدید و نسبت آن با دین اشاره کردیم، از این پس بر آن هستیم تا در حوصله این مکتوب، نگاهی بر چشم‌انداز اجتماعی - اخلاقی نسبت دین و تکنیک جدید داشته باشیم.

نگاهی بر چشم‌انداز اجتماعی - اخلاقی دین و تکنیک

تبیین و نقد تصویر ارزشی تکنولوژی و دین
به منظور ارزیابی جایگاه ارزشی تکنولوژی جدید به سه دیدگاه می‌توان اشاره کرد که بر دین نیز از آن سه دیدگاه می‌توان به داوری نشست. بنابراین اگر پرسیده‌شود موقعیت تکنولوژی به لحاظ ارزشی چیست؟ سه دیدگاه در خصوص این پرسش، طرح شدنی است:

۱- تکنولوژی عین «خیر» است. ۲- تکنولوژی عین «شر و خطر» است. ۳- تکنولوژی «خنثی و بی‌طرف» است، و بنا بر چگونگی استفاده از آن به لحاظ ارزشی، مُمهر خیر بودن یا شر بودن بر او زده می‌شود.

کثیری از عالمان علوم اجتماعی از میان این سه عقیده، رأی سوم را می‌پذیرند و معتقدند تکنولوژی جدید، ماهیت ابزاری دارد، یعنی چون وسیله و ابزاری است که به لحاظ ارزشی، نیکی و بدی در ذات آن تعبیه نشده است و به همین سبب ذاتاً نه خیر است، نه شر، لذا می‌توان از آن در مسیر خیر استفاده

کرد و به او «خیر» بخشید و یا در مسیر شر استفاده کرد و به آن «شر» بخشید. برخی نیز نظر دوم را پذیرفته‌اند و بر این عقیده‌اند که ماهیت تکنولوژی جدید - و نه ابزار تکنیکی جدید - عین خطر و عین صدمه زدن به آدم و آدمیان است^(۵) و هیچ منافاتی ندارد که از همین تکنولوژی عین خطر، به نحو مطلوب و مناسبی نیز بهره گرفت.

و اما از میان سه دیدگاه مذکور، رأی اول - عین خیر دانستن تکنولوژی - حامی و طرفداری ندارد. وضع دین به لحاظ ارزشی نیز هماهنگ با تکنولوژی است. بنابراین در پاسخ به این پرسش که وضع دین به لحاظ ارزشی چیست؟ سه پاسخ، طرح شدنی است:

۱ - دین عین «خیر و رحمت» است. ۲ - دین عین «شر و زحمت» است. ۳ - حقیقت دین به لحاظ ارزشی امری خنثی و بی‌طرف است و بنا بر چگونگی استفاده از آن نیک یا بد می‌شود.

هر سه این نظرگاهها در میان متفکران طرفدارانی داشته است. زیرا برخی از متفکران اجتماعی^(۶) دین و کارکرد آن را عین شر و تباهی دانسته‌اند و کثیری از متفکران - خصوصاً مسلمانان - دین را عین خیر و برکت دانسته‌اند. بعضی نیز ماهیت دین را چون ریسمان، نردبان و چراغ، خنثی و بی‌جهت پنداشته‌اند. لذا چنین استنباط می‌شود خیر و شر بودن دین به نحوه استفاده کردن آدمیان از دین برمی‌گردد.

اما آنچه در مقام داوری درباره این آرای مختلف در باب دین و تکنیک باید ذکر شود این است که به گمان ما، تکنیک جدید نه عین خطر و شرارت است که ذات و ماهیت آن قابل تغییر و تحول نباشد و نه امری کاملاً خنثی و بی اقتضا است که خوبی و بدی اش به نوع استفاده از آن بستگی داشته باشد و بس. به نظر می‌رسد که باید به دیدگاهی بین این دو عقیده معتقد شویم، با این توضیح که گر چه تکنولوژی کنونی عین شرارت و خطر نیست ولی در عین حال «مقتضیات» و «توابعی» دارد که می‌توان آن اقتضائات و توابع را به گونه‌ای کنترل کرد که آسیبی نرساند. در این میان، آدمی موجود دست بسته‌ای نیست که منتظر بنشیند تا «تنها خدایی»^(۷) بیاید و او را نجات بخشد.

رابطه تکنیک با انسان مانند رابطه جسم و روح است. فعالیت جسمانی آدمی توابع و اقتضائاتی دارد که اگر روح بخواهد به حیات دنیوی خویش ادامه دهد چاره‌ای جز کنار آمدن با جسم و تدبیر و نظارت بر آن مقتضیات ندارد. برای مثال اقتضای جسم آن است که پس از انجام دادن میزان مشخصی فعالیت، به استراحت بپردازد. با اینکه ادامه فعالیت با ارزش است اما روح چاره‌ای ندارد جز آنکه اقتضای بدن «یعنی فعالیت نکردن» را بپذیرد - تا بدن مجدداً بتواند فعالیت کند - اما این اقتضای بدن در عین حال قابل کنترل و نظارت است. روح می‌تواند بدن را طوری تدبیر کند که پس از هر فعالیت جدی و شدیدی، استراحت کند اما «نحوه» استراحت و «میزان» استراحت به لحاظ کم کردن یا زیاد کردن آن، امری است که به کمک روح آدمی، قابل هدایت و کنترل است. در اینجا آدمی از طرفی می‌پذیرد که حیات جسمانی «لوازم و تبعاتی» دارد که نمی‌توان کاملاً آنها را محدود و نفی کرد. ولی از طرف دیگر می‌داند و می‌پذیرد که می‌توان در همین لوازم و اقتضائات «دخل و تصرف» کرد و این گونه نیست که آدمی صرفاً پذیرش گرتمامی آن لوازم و خصصتها باشد و از تغییر و تحول آن لوازم و اقتضائات، ناتوان باشد. رابطه انسان با

تکنولوژی جدید نیز بر همین ترتیب «رابطه روح و جسم» است. تکنولوژی جدید نیز «اقتضائات و خصائلی» چون کمیت آفرینی، کثرت زایی، تنوع پروری و مانند آن دارد، و این امر حاکی از آن است که تکنولوژی به لحاظ ارزشی امری خنثی و بی طرف نیست. اما از طرف دیگر آدمی نیز در برابر این «اقتضائات و خصائلی» تکنولوژی دست بسته و پذیرشگر صرف نیست، بلکه کاملاً در تغییر و تحول آنها موثر و دخیل است.

بنابراین تکنولوژی به سهم خود اقتضائات و توابع و خصائلی دارد^(۸) که در نیک و بد نمودن آن تاثیر گذار است و صرفاً بر اساس نوع استفاده آدمیان از آن خوب و بد نمی‌شود. ولی در عین حال دست خرد انسانی از تدبیر و تحول در مورد او کوتاه نیست. به تعبیر فیلسوفانه هر چیزی که جامه «وجود» بر تن کرد لزوماً «مختار» نیست، ولی قطعاً «موثر» است. تکنولوژی نیز یک «موجود» است و در عین آنکه با «اختیار» نیست، اما «بی تاثیر» هم نیست. هر چیزی که موجود شد و در کنار انسان و در ارتباط با انسان قرار گرفت، بر انسان تاثیر می‌گذارد - و تاثیر می‌پذیرد - اعم از آنکه «با اختیار» تاثیر بگذارد یا «بی اختیار». یعنی بین بی اختیار بودن و بی تاثیر بودن فاصله و تفاوت است. تکنولوژی نیز بی اختیار و بی اراده است، اما بی اقتضا و بی تاثیر نیست. لذا نباید گمان شود «بانی آثار منفی تکنولوژی صرفاً انسان است و بس و خود تکنولوژی لااقتضا و بی اثر است.» و یا «تکنولوژی، صرفاً عین خطر است و انسان در آن دخیل نیست».

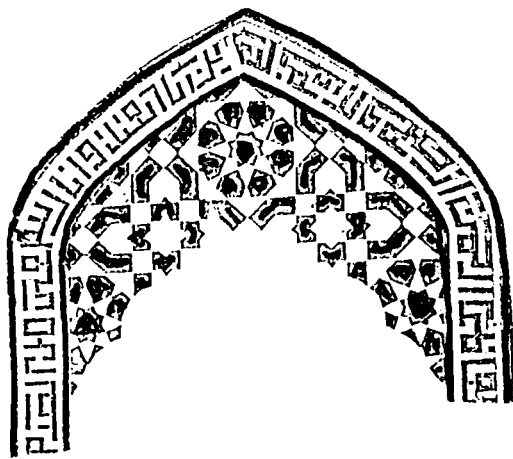
در خصوص وضع دین در بین آرای سه گانه‌ای که مطرح شد نیز می‌توان نظر اول را - البته با این توضیح - پذیرفت که: حقیقت دین و هدایت آن عین خیر و برکت برای آدمی است اما با همین «دین خیر» به گونه‌ای می‌توان مواجه شد که جز خسران، به چیز دیگری نرسید. البته دین و تکنیک در این بخش با یکدیگر تشابه دارند که هر دو وقتی به دست بشر بیفتند، می‌توانند ابزاری در خدمت کمال بخشیدن به جهات

متنوع و متعدد حیات او شوند. خلاصه آنکه، استفاده آدمیان از دین و تکنیک همان، و تاثیر اقتضائات و توابع دین و تکنیک بر حیات آدمی و بالعکس همان. در مجموع دین و تکنیک مقتضیات و خصائلی دارند که مولّد برخی از آنها انسان است و موجد پاره‌ای از آنها خود دین و تکنیک است. یعنی آن اقتضائات و خصائلی در متن و بطن دین و تکنیک است و ربطی به انسان ندارد، لذا به سبب استفاده نیک و بد آدمی، آن اقتضائات و خصائلی به وجود نمی‌آیند. ولی به هر حال انسان در برابر هر دو گونه خصلتها و اقتضائات دین و تکنیک دسته بسته و تسلیم محض نیست و بر همین اساس است که معتقدیم با اینکه تکنولوژی کنونی زیان آور است اما در عین حال با اجرای طرحی خاص «تغییر و تحول» و «دخول و تصرف» در آن امکان پذیر است.

دین و تکنیک ، برآورنده نیاز آدمی

از دیگر وجوه تشابه دین و تکنیک این است که، هر دو بر طرف کننده «نیازهای» آدمی، اما به گونه‌ای متفاوت هستند. انسان همان طور که فطرتاً و به صورت ذاتی موجودی دینی است، ابزار ساز و تکنیک آفرین نیز است. پس همچنان که روی آوردن آدمی به دین امری خلاف طبیعت انسانی نیست، اقبال آدمی نیز در باب ساختن ابزار و رشد و پرورش تکنیک جدید نیز امری خلاف طبع و عادت بشری محسوب نمی‌شود. بلکه کاملاً هماهنگ با طبیعت او است. اما نیاز آدمی به دین بادینهای ساخت دست بشر یا تحریف شده به دست او، برآورده نمی‌شود. نیاز آدمی به دین تنها از طریق وحی الهی است که به طریق صحیح اشباع می‌شود، ولی برآورنده نیاز به ابزار و تکنیک جدید، وحی الهی نیست، بلکه خود انسان است. به هر تقدیر باید توجه کرد «نیازمندی» وجه اشتراک پیدایش و حضور تکنیک و دین در صحنه حیات بشری است. گرچه منشاء پیدایش دین و تکنیک در عرصه حیات آدمی، نیاز انسان به آنها بوده است و همین نیاز آدمیان، به نوعی بر نحوه

استفاده آدمیان از دین و تکنیک تاثیرات مهمی گذارده، است اما تکنولوژی جدید فقط و فقط براساس نیازهای آدمی و در مسیر پاسخگویی به نیازهای او حرکت و رشد نکرده است، تا براین اساس به موقعیت فعلی رسیده باشد. مضافاً به اینکه چه بسیار مصنوعي و کاذبی که خود رشد تکنولوژی، موجب ایجاد و توجه آدمیان به آنها شده است و چه بسیار نیازهای اساسی که با رشد تکنولوژی به حاشیه و انزوا رانده شده است. در این میان دین به سهم خود می‌تواند بر مسیر رشد تکنولوژی تاثیر گذار باشد. زیرا دین و به تبع آن جامعه دینی به هر تکنیکی اجازه ظهور و بروز نمی‌دهد - همانطور که به هر فلسفه و علم و حقوق و هنر و اقتصاد و سیاستی اجازه ظهور نمی‌دهد - دین براساس آنکه کدامیک از نیازهای آدمی حقیقی است و کدام تکنولوژی می‌تواند به نحو مشروع و معقول آن نیاز را برآورد، می‌تواند بر مسیر رشد و گسترش تکنولوژی تأثیرگذار باشد. بنابراین قاعداً هر نوع نیاز یا هر نوع تکنیکی که در جوامع صنعتی مورد اعتنا قرار گرفت، لزوماً در جامعه دینی «اسلامی» تأیید نمی‌شود و در این جامعه نیز پرورش نمی‌یابد. دین و جامعه دینی، متناسب با جهان شناسی و انسان شناسی و دیگر دیدگاههای خود، آن نیازها و تکنولوژی را که خود می‌پسندد، می‌پروراند. البته ناگفته نماند که ارتباطات علمی و فنی و اقتصادی عظیم و تنگاتنگ جوامع امروزی با یکدیگر، آنچنان عمیق و فراگیر است که شاید دین و جوامع دینی در نظارت و پرورش تکنولوژی دلخواه خود نیز آن گونه که مایل هستند، نتوانند به اختیار خود تصمیم‌گیری کنند و توفیق یابند. برای نمونه ممکن است دین و جامعه دینی هرگز در ابتدا و «رأساً» اجازه پیدایش و رشد تکنولوژی سلاحهای مخرب شیمیایی را به خود ندهد، اما چون در خانواده جهانی امروزی زندگی می‌کند و غالب اعضای این خانواده به این سلاح مجهز هستند، لذا علی‌رغم بی‌تمایلی به اختراع چنین سلاحی، چاره‌ای ندارد جز اینکه برای دفاع



از خود یا به منظوری دیگر، به تکنولوژی این سلاح دست یابد. البته شایان ذکر است که اسلام محدوده‌ها و ضوابط و ارزشهایی دارد که در هیچ حالتی و به هیچ قیمتی به تکنولوژی‌هایی که با آن ضوابط در تضاد است، امکان پیدایش نمی‌دهد.

درباره «نیاز» به عنوان زمینه مشترک و خاستگاه اصلی پیدایش دین و تکنیک سخن گفته شد^(۹).

اما از این پس تأملی فشرده خواهیم داشت، درباره «اخلاق» و «فرهنگ» و «سیاست و حکومت» به عنوان سه نمونه^(۱۰) از حساسترین عرصه‌هایی که دین و تکنیک با یکدیگر ارتباط می‌یابند، و بر یکدیگر تأثیر متقابل می‌گذارند. البته واضح است که سرحلقه ارتباط دین و تکنیک «انسان» است و کاوش در مورد ارتباط دین و تکنیک از طریق زمینه‌هایی چون اخلاق و فرهنگ و سیاست و غیره، در واقع کاوش در آثار و زوایای وجودی انسانی است که از چنین جوانب و زوایایی برخوردار است.

یک - اخلاق، حلقه اتصال و زمینه ارتباط دین و تکنیک جدید.

اخلاق یکی از عرصه‌هایی است که دین و تکنیک جدید در آنجا به تعامل می‌پردازند و از این طریق بین آن دو، داد و ستدهایی صورت می‌گیرد. صنعت جدید با حضور خود، اخلاق جدیدی را القا می‌کند که دین نیز باید موضع ایجابی یا سلبی خویش را در برابر آن مشخص کند. اخلاق صنعتی چیزهایی را در قالب ارزش معرفی می‌کند و روابط اخلاقی خاصی را در جامعه اشاعه می‌دهد که دین باید دیدگاه ارزشی خود را در آن زمینه‌ها اعلام کند. پس با آمدن صنعت جدید، تحولی در اخلاق به وجود می‌آید، اعم از تحول مثبت یا منفی - که دین و دینداران باید موضع خود را در برابر آن اخلاق جدید مشخص کنند. البته مراد از تحولی که صنعت جدید در اخلاق ایجاد می‌کند این نیست که

اخلاق و ارزشهای اخلاقی با آمدن تکنولوژی جدید «تغییر ماهیت» می‌دهد. نمی‌گوئیم اگر مثلاً وسایل و ابزار فنی پیچیده و نوینی به وجود آمد، اوصاف قبیح اخلاقی، مانند دروغ گفتن و دزدی کردن، پسندیده می‌شوند و یا بالعکس محاسن اخلاقی چون، صداقت و امانت، قبیح می‌شوند. بلکه مقصود این است که تکنولوژی جدید و بلکه انسان جدید، از طریق آفرینش وسایل و ابزار نو، در واقع موضوعاتی را خلق می‌کند که دیدگاه ارزشی و اخلاقی دین، راجع به این موضوعات و روابطی که براساس این موضوعات موجود است، باید مشخص شود^(۱۱) و البته این مطلب اختصاصی به اخلاق برآمده از صنعت و تکنولوژی جدید ندارد زیرا تکنولوژی و فن جدید به سهم خود، فرهنگ، هنر، سیاست، حکومت، علم و کلاً دنیای جدیدی را فراهم می‌آورد که دیدگاه دین (خصوصاً دیدگاه ارزشی و فقهی - حقوقی دین) درباره هریک از اضلاع و اجزای جدید این دنیا و نوع همنشینی یا نا همنشینی دین با هریک از آنها باید معین شود لذا با تحول در صنعت، در وجوه مختلف معیشت آدمیان نیز تحول حاصل می‌شود و دین که براین وجوه مختلف نظارت دارد - و حتی خودش نیز در متن همین تحول قرار داد - برای آنکه رای

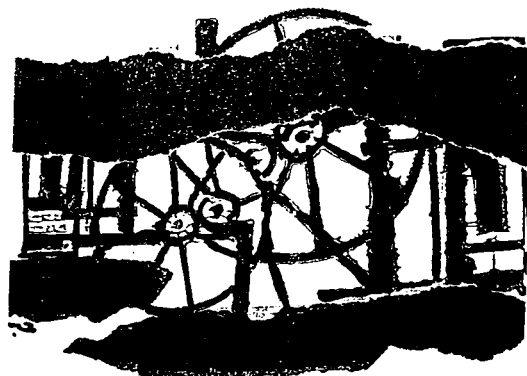
نسبت به حقیقت ارزشی و اخلاقی آن امور دیگر نیز موثر است.

تکنولوژی جدید از طریق سه محور « خلق موضوعات جدید مربوط به اخلاق»، «خلق مصادیق جدید مفاهیم کهن و بعضاً خلق مفاهیم جدید اخلاقی» و «خلق روشهای جدید اخلاقی و تربیتی» بر اخلاق تاثیر می‌گذارد. و دین نیز که بر اخلاق توجه و نظارت تام دارد به واسطه همین سه محور از تکنولوژی و صنعت جدید متاثر می‌شود و موضع‌گیری می‌کند (۱۲).

برای مثال همین که پیشرفت تکنیکی باعث شد تا مهندسی ژنتیک بتواند عمل کلونینگ (۱۳)

(Cloning) یا مشابه سازی و چند قلو سازی موجود زنده، بدون آمیزش جنسی را در مورد انسان آزمایش کند موضوع جدیدی به همراه دهها مسئله اخلاقی، برای اخلاق و بویژه اخلاق دینی بوجود آمده و می‌آید که لازم است دین، جایگاه ارزشی این عمل و موجود حاصل از آن را مشخص کند. و البته مسائل فقهی و حقوقی مربوط به این امر نیز از جمله مسائل دیگری است که در مواضعی کاملاً با اخلاق پیوند می‌خورد و لذا باید جایگاه و حکم حقوقی آن نیز مشخص گردد.

همچنین به ابزاری به نام تلفن توجه کنید که چگونه در اخلاق دینی تاثیر می‌گذارد. مثلاً از وقتی که تلفن در جوامع دینی مورد استفاده قرار گرفت، بر دامنه مصداق «صله رحم» به عنوان یک عمل اخلاقی، افزوده شد. تا قبل از اختراع تلفن، «صله رحم» مصداق و مفهوم خاصی داشت اما بعد از آن (به بهمهراه انبوهی از مسائل و معضلات برآمده از تکنیک جدید که استفاده از تلفن نیز در همین فضا انجام می‌شود) ارتباط تلفنی یک از مصادیق یا شیوه‌های «صله رحم» در زندگی تکنیکی امروز محسوب می‌شود. همچنین به اختراع دوربین فیلمبرداری نیز به عنوان نمونه دیگری از تاثیر و پیوند تکنیک و اخلاق و دین با یکدیگر توجه کنید. از وقتی دوربین فیلمبرداری اختراع شد و به دنبال آن امور دیگری چون تلویزیون، ویدئو، سینما و کلاً پدیده‌ای به



خود را در آن محدوده‌هایی که خود را ذی صلاح میدانند، ابراز کنند، نیازمند آن است که مورد تجدید نظر و بازنگری قرار گیرد تا در برابر موضوعات جدید - از جمله حیثیت ارزشی و اخلاقی موضوعات جدید - موضع خود را مشخص کند. البته این اجتهاد در دین یا به تعبیر جدیدتر «بازنگری در دین و قرائتی دوباره از دین»، برای تعیین جایگاه ارزشی موضوعات جدید صنعتی و غیر آن صرفاً وظیفه اصلی یک فقیه نیست زیرا وظیفه فقیه تعیین جایگاه حقوقی و حکمی موضوعات نوین است اما در عین حال فقه و فقیه از این مقوله نیز بیگانه نیستند. علاوه بر اینکه در تمامی موضوعات به آسانی نمی‌توان در میان بُعد حقوقی و فقهی یک موضوع با بُعد ارزشی و اخلاقی آن به طور ملموس و روشنی تمایز قائل شد.

با توجه کرد که نمی‌گوئیم تکنولوژی جدید، علت تامه یا علت اصلی تحولات در فرهنگ و سیاست و حکومت و هنر و علم و غیره است، که به تبع آن دین نیز باید مجدداً مورد بازنگری واقع شود. - چرا که متقابلاً فرهنگ و سیاست و غیره، در تحول تکنیک و تغییر دیدگاه‌های دین به طور جدی موثرند - اما در عین حال می‌گوئیم، تکنولوژی جدید به همان میزان که در این مجموعه تحولات سهم دارد، در تحول دیدگاه دین،

نام «تصویر متحرک» و «زبان تصویر» به وجود آمد، دهها و بلکه صدها مسئله اخلاقی و راه حل و روش اخلاقی نیز به منصفه ظهور رسید. مثلاً تا قبل از حضور پدیده‌ای به نام تلویزیون در میان خانواده‌ها، افراد یک خانواده فرصت و حوصله بیشتری برای همنشینی با یکدیگر داشتند و لذا ارتباط بین اعضای خانواده قویتر و منسجم‌تر بود. آخرین اطلاعات و آمار پس از اختراع تلویزیون نشان می‌دهد، افراد خانواده، حتی وقتی در کنار یکدیگر هستند، بیشتر وقت خود را صرف تماشای تلویزیون می‌کنند و گفتگو و ارتباط عاطفی در این خانواده‌ها به حداقل می‌رسد. این ارتباط خانوادگی، خصوصاً هنگامیکه تعداد کسانهای تلویزیون و برنامه‌های آن بیشتر و جذاب‌تر باشد به نحو محسوسی کاهش می‌یابد. در اینجا تکنولوژی جدید، ابزاری به نام تلویزیون را پدید آورده است که به تناسب خود مسائل مثبت و منفی اخلاقی را نیز به همراه داشته است. این تلویزیون هم از جهت مثبت و منفی بودن برنامه‌هایش و هم از جهت مثبت و منفی بودن ماهیت خودش - منهای برنامه‌هایش - قابل ارزیابی و بررسی است. حال یکی از سؤالات اساسی درباره این ابزار این است که چگونه می‌توان با تلویزیون کنار آمد تا آن عوارض سوء به حداقل برسد یا متفنی شود؟ اکنون یکی از وظایف اصلی و جدی عالمان اخلاقی و دینی ما که تاکنون به انجام این وظیفه هیچ توجه نداشته‌اند، این است که در کنار دیگر عالمان علوم تربیتی، بدنبال آن باشند که مسائل و معضلات اخلاقی برخاسته از ابزارهای عمومی صنعتی و تکنولوژی جدید را شناسایی کنند و راه‌های مشخصی برای برطرف کردن آنها معرفی نمایند. امروزه اخلاق صنعتی و روابط اخلاقی نوین ناشی از تحول صنعتی، تحقیقات جدید اخلاقی‌ای را در این زمینه‌ها طلب می‌کند. اما متأسفانه کتابهای اخلاقی دینی ما و مواظ اخلاقی عالمان دینی ما همچنان در گذشته سیر می‌کنند و هیچ توجهی به این تحول اخلاقی مبتنی بر تحول صنعتی و اقتضائات مربوط به آن

ندارند. آری اخلاق اصول ثابتی دارد که با گذر زمان، غبار قدمت و فرسودگی بردامان آن نمی‌شیند. اما مگر شیوه و روشهای پایبندی به این اصول در همه زمانها و مکانها ثابت و لایتغیر است؟! و مگر مصادیق و موضوعات ارزشهای اخلاقی و نحوه به دست آوردن آنها در همه زمانها و مکانها ثابت است؟ قطعاً چنین نیست و چنین نخواهد بود. غالباً هر یک از ابزارهای صنعتی جدید به تنهایی مسائل اخلاقی و ارزشی مربوط به خود را به همراه می‌آورد و وقتی این ابزارها در ارتباط با یکدیگر نیز قرار می‌گیرند، مسائل جدید دیگری - که لزوماً همه آنها ارزشی و اخلاقی نیز نیست - به وجود می‌آید که باید تکلیف دین و دینداران، در ارتباط با آنها مشخص شود. کجا هستند آن عالمان دینی که با بصیرت و دغدغه خاطر، این تحولات را ارزیابی و تحلیل کنند؟ و ارتباط اخلاقی دین و دینداران را با آنها مشخص نمایند؟! گو اینکه اگر عالمان دینی این کار را هم نکنند، خود دینداران به طور طبیعی - بخواهند یا نخواهند، به درستی یا نادرستی - با این تحولات تکنیکی و جهات اخلاقی (و فرهنگی و سیاسی) مبتنی بر آنها، کنار می‌آیند و پرواضح است که تکلیف اخلاقی دینداران و نسبت دین با آن تحولات اخلاقی (و فرهنگی و سیاسی) به صرف بیان حکم فقهی «آن موضوعات و مسائل» روشن و مشخص و تمام نمی‌شود. آری بر عهده عالمان علوم تربیتی مسلمان و عالمان دینی است که با شناسایی فضای فکری و اخلاقی دنیای صنعتی جدید اولاً موضع دین را در برابر این موضوعات که جوانب اخلاقی خاص خود را دارند، مشخص کنند و ثانیاً تدبیری اتخاذ کنند که جنبه کاربردی و عینی اخلاق دینی امروز، با نظارت بر تحولات دنیای جدید - خاصه تحولات صنعتی - تقویت شود. به گونه‌ای که دینداران بتوانند با استفاده از هدایتهای اخلاقی دین و علوم تربیتی، اخلاق خود را نیز سامان دهند و در تقویت و بهبود آن بکوشند.

دو - فرهنگ، حلقه اتصال و زمینه ارتباط

دین و تکنیک جدید

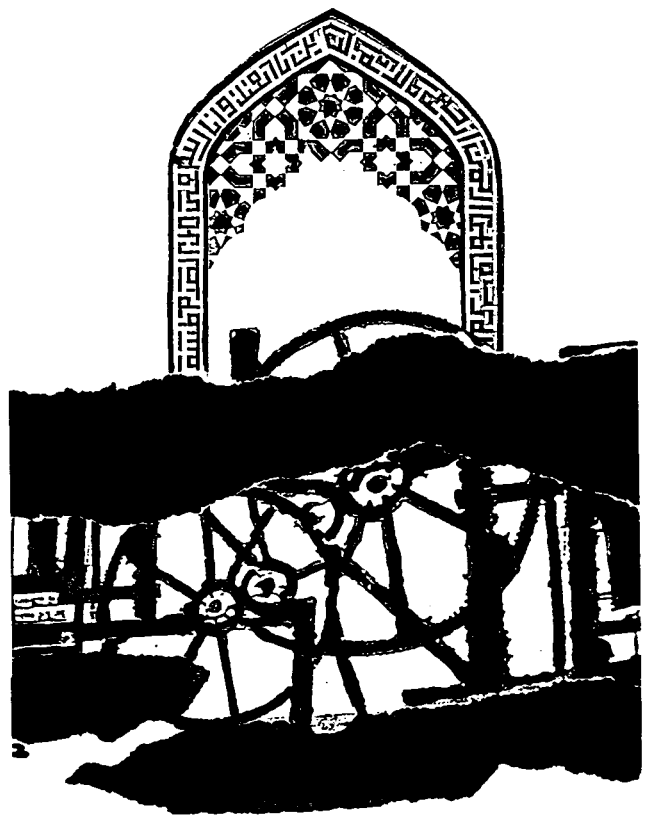


فرهنگ به عنوان «شیوه زندگی» از جمله زمینه‌های مشترکی است که دین و تکنیک بر آن تأثیری می‌گذارد و از طریق آن با یکدیگر ارتباط می‌یابند. دو اصطلاح «فرهنگ تکنیکی» و «فرهنگ دینی» بیانگر دو نوع فرهنگی هستند که چهره غالب هر یک از آن‌ها براساس آثار ناشی از حضور تکنولوژی^(۱۴) و دین تجسم یافته است. هم دین، فرهنگ ساز است و هم تکنولوژی، اما شیوه زندگی و فرهنگی را که دین ترویج و تحکیم می‌کند، با شیوه زندگی و فرهنگی که (مبتنی بر تکنولوژی جدید است و) تکنولوژی جدید آن را تبلیغ می‌کند، تفاوت‌های اساسی و روشن (و در مواردی تضادهای صریحی) دارد.

«فرهنگ دینی»، فرهنگی است که براساس حضور موازین و معیارهای دینی به خود، «شکل» و «هویت» بخشیده و می‌بخشد. اما فرهنگ تکنیکی فرهنگی است که براساس محور قراردادن توسعه تکنیکی به خویشتن «شکل» و «هویت» می‌بخشد. علی‌رغم اینکه دین و تکنیک - به تقریری که در پایان خواهیم آورد - در شکل و هویت خویش با یکدیگر قابل جمع هستند، ولی فرهنگ دینی و فرهنگ تکنیکی کنونی با یکدیگر جمع ناپذیرند.

با اینکه فرهنگ تکنیکی به «سیئات» و مظاهر منفی‌اش محدود نمی‌شود و از «حسنات» متعدد و مختلفی نیز برخوردار است^(۱۵)، اما «مظاهر منفی» فرهنگ تکنیکی - که سراسر چهره «فرهنگ عمومی» جوامع صنعتی را می‌پوشاند. - بر «شاخصه‌های مثبت» آن سیطره و غلبه دارد. پاره‌ای از مهمترین ابعاد یا مظاهر منفی فرهنگ تکنیکی که هر بعد آن به نوبه خود نیز تبدیل به یک «فرهنگ و شیوه زیستن» شده است و در مجموع چهره غالب فرهنگ عمومی جامعه تکنیکی را تشکیل داده است، عبارت‌اند از: «لذت پرستی»، «سود پرستی»، «رفاه پرستی و راحت طلبی»، «قدرت طلبی»،

«شهرت طلبی»، «تجمل گرایی»، «مصرف گرایی»، «مد پرستی و نوگرایی» و «تفنن طلبی». این اضلاع فرهنگ تکنیکی که به دنبال رشد تکنیکی جامعه، بر فرهنگ آن سلطه می‌یابند و دائماً یکدیگر را تقویت می‌کنند، در طول تاریخ حیات بشری غایب نبوده‌اند اما هیچگاه نیز مانند زمان حاضر اینچنین «مجتمع» در کنار هم و در خدمت هم، از طریق «تکنولوژی جدید» و با این «گسترده‌گی و قوت» به عنوان «شاخه فرهنگی» که یک «فرهنگ مادر تکنیکی» بوجود آورند، تحقق نیافته‌اند. واضح است، این کثیر الاضلاع فرهنگ تکنیکی که در «قالبها» و «صورت‌های» مختلف در جوامع تکنیک‌گرا شیوع می‌یابند با فرهنگ دینی هیچ سازگاری و هماهنگی ندارد. فرهنگ برآمده از تکنولوژی کنونی و تکنولوژی خدمتگزار فرهنگ تکنیکی در کنار هم و مستمراً، طوری به یکدیگر «شکل» و «مضمون» می‌دهند و به گونه‌ای به یکدیگر خدمات عرضه می‌کنند که نهایتاً و به طور خودکار، باعث تقویت و گسترش فرهنگ تکنیکی می‌شود. تکنولوژی جدید (در کنار دیگر عوامل موثر)، فرهنگ متناسب خود را می‌سازد و دین نیز فرهنگ متناسب خود را. تکنولوژی



اعتقادات دینی و بخشی از اخلاق دینی»، عهده‌دار دینی کردن و الهی کردن درون انسان هستند. یعنی افکار، گرایشها، عواطف، محبتها، نفرتها و دیگر درونیات انسانرا دینی می‌کنند. و «فقه و بخش دیگری از اخلاق دینی» ظواهر حیات و بیرون آدمی را دینی می‌نمایند.

اما فرهنگ دینی و فرهنگ تکنیکی چگونه با هم کنار می‌آیند؟ یا به عبارتی روشنتر رابطه دین و تکنیک از طریق فرهنگ چگونه تصور می‌شود؟ در اینجا از این رابطه، تقریری بیان می‌شود که، اگر چه تمام آن بر خطا نیست، اما تماماً نیز صحیح نیست. تقریر مطلب از این قرار است که، تکنولوژی صورت و شکل حیات فرهنگی را به تصویر می‌کشد و دین محتوا و مضمون حیات فرهنگی را تأمین می‌کند. بنابراین دین و تکنولوژی بدون هیچ نزاعی، عمارت فرهنگ را پی‌می‌ریزند و بالا می‌برند. منتها هر یک در حیطة مسئولیت خود به فرهنگ می‌پردازد. فرهنگ که همیشه شکلی دارد و محتوایی، به یاری دین به محتوی خود غنا می‌بخشد و به کمک تکنولوژی به ساختار و صورت خویش استحکام و انسجام و زیبایی می‌دهد. اما به گمان ما این همنشینی مسالمت آمیز دین و تکنیک بر سر سفره فرهنگ، گرچه «گاهی» و «تاحدودی» ممکن می‌نماید اما «همیشه» و به «طور کامل» امکان پذیر نیست. به تعبیر فیلسوفانه «ممکن است» دین و تکنیک، «تا حدی» به عنوان «ماده و صورت»، سازنده فرهنگ باشند. اما «ضرورتاً» و در «همه ابعاد» نحوه ارتباط دین و تکنیک در ساختن فرهنگ، رابطه «محتوا و صورت» نیست.

این گونه نیست که تکنولوژی «صورت و شکل» فرهنگی مطلوب خود را سامان بدهد و دین نیز محتوای مطلوب فرهنگی خود را تهیه کند و در نهایت «هر» صورت فرهنگ برآمده از تکنولوژی با «هر» مضمون پرداخته شده توسط دین، صورت و محتوای فرهنگ واحدی را تشکیل دهند. تصور توده دینداران و برخی متفکران دینی و بسیاری از عالمان دینی این است که

جدید از ملموس‌ترین و بیرونی‌ترین لایه‌های حیات آدمی شروع به نفوذ میکند و فرهنگ مطلوب خود را می‌پروراند و با استفاده از اهرمهای «دایمی» و «عمومی» که در دست دارد به طور عام و گسترده‌ای از طریق ظواهر حیات به باطن و عمق حیات و وجود آدمی نفوذ می‌کند. در مجموع نه تنها تکنیک و استفاده از تکنولوژی بر کار و استراحت و ورزش و تفریح و دیگر ظواهر حیات او حاکمیت می‌یابد، بلکه فکر و عاطفه و بینش و خواهشها و تمایلات و گرایشهای او همه مسخر تکنیک و «خصلتهای تکنیکی» می‌گردند. در برابر این فرهنگ تکنیکی که جهان بینی و ارزشهای خاص خود را دارد، فرهنگ دینی و دین قرارداد. دین و فرهنگ دینی به سهم خویش از شکل دادن به درونی‌ترین لایه‌های حیات آدمی (یعنی بینشها و اعتقادات او) شروع می‌کند و تا بیرونی‌ترین سطوح حیات آدمی (یعنی شکل دادن به رفتار و افعال او) پیش می‌رود. دین می‌کوشد به واسطه هدایت‌های خود، همه سطوح «بینشی و اعتقادی» «اخلاقی و عاطفی» و «افعالی» حیات آدمی را سیرت و صورت دینی ببخشد. به تعبیر دیگر «اعتقادات و اخلاق و فقه» دینی، درصدد نفوذ بر سراسر حیات درونی و بیرونی انسان است. «بینشها و

تکنولوژی و صنعت، صورت زندگی، و دین معنا و سیرت زندگی را سامان می‌دهد. لذا تکنولوژی و کلاً ابزار و صنایع (چه صنایع جدید و چه قدیم) در حرم سیرت فرهنگ و زندگی - که دین عهده‌دار تنظیم آن است - وارد نمی‌شود و دین نیز (به عنوان سازنده سیرت فرهنگ حیات) در حرم تکنولوژی به عنوان «صورت» و سازنده صورت، داخل نمی‌شود. برای مثال با اختراع اتومبیل و دیگر اختراعات و اکتشافات بزرگ و کوچک در این چند قرن اخیر، شهرهایی با چهره نو پدید آمد. شهرهایی جدید (با ساختمانهایی چند طبقه و برجهایی سر به فلک کشیده) که مملو از جمعیت و اتومبیل و دود و ترافیک و شرکت و کارخانه و قوانین متعدد است. اما آیا در این شهرهایی که یکی از محصولات انقلاب تکنیکی جدید است، نمی‌توان با پایبندی به دستورهایی دینی زندگی کرد؟ پاسخ، «مثبت» است. خوب، آیا در ده قرن پیش هم که از این گونه دستاوردهای صنعتی (اتومبیل و برق و رایانه و تلفن و تلویزیون و هواپیما و ماهواره) خبری نبود، جوامع دیندار با مراعات دستورها و توصیه‌های دینی زندگی می‌کردند؟ پاسخ داده میشود آری! پس نتیجه گرفته می‌شود که دین بادیای کهن غیر صنعتی و دنیای جدید صنعتی سازگاری دارد و صنعت و تکنولوژی جدید به «هیچ وجه» با دین و دینداری سرستیز ندارد و لذا «می‌توان به صورت فرهنگ تکنیکی، سیرت فرهنگ دینی را نیز ضمیمه کرد».

آری با طرح چنان مقدماتی نیل به چنین نتیجه‌ای نه تنها دور از ذهن نیست، بلکه ضروری نیز می‌نماید. اما این تحلیل در واقع نوعی نظریه پردازی است که با واقعیت انطباق ندارد و حتی اگر دیدگاه صحیحی باشد ولی باز هم ارتباط خارجی دین و تکنیک کنونی در عرصه فرهنگ، مصداق آن جمع پذیری ایده آل میان دین و تکنیک نیست. به گمان ما همچنان که پیش از این مختصراً آوردیم، «امکان» مصاحبت دین و تکنیک در یک فرهنگ وجود دارد، ولی «ضرورت» ندارد. یعنی

«امکان» دارد دین و تکنیک «گاهی» در عرصه فرهنگ به نحو مطلوبی با یکدیگر مصاحبت کنند، اما به شرطی که «شرایط مصاحبت» فراهم باشد، نه «شرایط مزاحمت». در موقعیت حاضر، تکنولوژی جدید و فرهنگ تکنیکی از جمله مصادیقی است، که با دین و فرهنگ دینی نمی‌توانند مصاحبت کنند، مگر به از دست دادن پاره‌ای از آرمانها و بخشهای دین و دینداری. اما چرا به چنین مطلبی معتقدیم؟ زیرا به گمان ما، تکنولوژی کنونی فقط «صورت» فرهنگ را نمی‌سازد بلکه «محتوا و سیرت» فرهنگی‌ای را تامین می‌کند که چهره آن منفی و مخدوش است. مهمتر آنکه تا آنجا در حال پیشروی است که دست تصرف بردامان سیرت فرهنگ دینی و انسانی دراز کرده و با اصول و قواعد و خصلتهای خاص خود به تخریب آن می‌پردازد. بنابراین در مجموع تکنولوژی و فرهنگ تکنیکی کنونی هم خودش مخدوش است و هم مخدوش کننده است.

به منظور روشن تر شدن مطلب حاضر، تصویر فشرده‌ای از نقش تکنولوژی بر فرهنگ و حیات بشری، به ترتیب ذیل عرضه می‌شود.

از وقتی تکنولوژی جدید (و به تعبیر دیگر انقلاب صنعتی جدید)، پا به عرصه اجتماع و حیات بشری گذارد، عملاً دو قشر «تولید کننده» و «مصرف کننده» ایجاد شد. تا قبل از انقلاب صنعتی، خانواده‌ها، هم تولید کننده و هم مصرف کننده بودند. اما با آمدن تکنولوژی جدید و ایجاد کارخانه‌های صنعتی مختلفی که تولید انبوه می‌کردند و جمعی نیز همان تولیدات را صرفاً مصرف می‌کردند. این دو صنف از یکدیگر کاملاً متمایز شدند. حال لازم بود برای «ارتباط» این دو قشر جایی به نام «بازار» به معنا و مفهوم امروزی آن تحقق می‌یافت. از این رو وجود بازار یک ضرورت اجتناب ناپذیر بود. بازار که در واقع چیزی جز یک شبکه مبادلاتی که از طریق آن کالا و خدمات به مقصدهای مورد نظر ارسال می‌شود، نبود، به همان میزان که در جوامع سرمایه‌داری رشد و ظهور و ضرورت یافت، در

جوامع سوسیالیستی که صنعت جدید به آن نفوذ کرده بود، رشد و ضرورت پیدا کرد. لذا با اینکه تفاوت های جدی میان دیدگاههای نظام سرمایه داری و سوسیالیستی وجود داشت، اما تکنولوژی جدید به هر جایی که پا می نهاد، سازمانها و نهادها و جهان بینی و ایدئولوژی و ارزشهای خود را دیکته و تحمیل می کرد. لذا «قواعد و توابع» حضور فرهنگی و سیاسی و اقتصادی «تفکیک» مصرف کننده، از تولید کننده، هم در جامعه های سرمایه داری و هم جوامع سوسیالیستی و هم جوامع دینی نفوذ و گسترش یافت. بنابراین از طریق رشد و گسترش صنعت و تکنیک جدید و تفکیک مصرف کننده از تولید کننده، جوامع و فرهنگهای مختلف، علی رغم ویژگیهای منحصر به فرد خود، در زیر چتر گسترده اصول و قواعد و خصائل یک فرهنگ تکنیکی جهان شمول قرار گرفتند. نکته «مهم» قابل طرح در مورد این اصول و قواعد، آن است که این اصول و قواعد که به طور طبیعی، ناشی از تفکیک تولید کننده از مصرف کننده بود، نه تنها «صورت فرهنگی تکنیکی» جوامع را تعیین می کرد، و آنها را به لحاظ صوری هم شکل و همسان می نمود بلکه تا حد بسیاری «محتوا و مضمون» فرهنگ تکنیکی جوامع را تعیین می کرد و آنها را نیز یکسان و یگانه می کرد. این اصول چه بودند؟ عمده ترین این اصول و قواعد عبارت بودند از:

- ۱- استاندارد کردن ۲- تخصصی کردن ۳- همزمان سازی ۴- تراکم ۵- بیشینه سازی (یا بزرگ سازی) ۶- تمرکز. (۱۶)

اصول ششگانه مزبور هر یک به نحوی بر ابعاد زندگی انسان تاثیر گذارد و در نهایت همه جنبه های ذهنی و عینی ملموس و ناملموس زندگی در فرهنگ تکنیکی را دربر گرفت.

همچنان که گفته شد این اصول توأمأ صورت و ماده فرهنگ را سامان می دادند و البته این ماده و صورت با «محتوا و مضمون» دین و فرهنگ دینی سر صلح و صفا و سازگاری نداشت و ندارد. برای نمونه، «تخصصی شدن» به عنوان یکی از آن قواعد ششگانه بر دقت و

سرعت و مرغوبیت کار و کالای صنعتی می افزود اما به سهم خود آفاتی را نیز به دنبال داشت که: ۱- کارگر یا کارمند، شخصیت «شی واره»^(۱۷) پیدا می کرد و به خود چونان ابزار و شیئی در کنار دیگر ابزار آلات کارخانه می نگریست که در چرخه تولید باید حضور یابد. ۲- کارمند یا کارگر «شخصیت بازاری»^(۱۸) پیدا می کرد. به گونه ای که ارزش شخصیت خود را صرفاً مساوی با میزان باز دهی و سودی که برای اداره یا کارخانه داشت می سنجید. دیگران نیز در جامعه صنعتی انسان را صرفاً براساس میزان کارآیی اش عیار سنجی می کردند و نهایتاً اینکه «کار تکراری تخصصی، بیش از پیش کارگر را از خصایص انسانی تهی می کرد»^(۱۹) ۳- این قاعده با اینکه از لحاظی بر قوه ابتکار برخی می افزود اما غالباً قوه ابتکار و خلاقیت عموم را منجمد و نابود می کرد. ۴- استفاده از اوقات فراغت را شکل مکانیکی ثابت می بخشید ۵- از اوقات فراغت می کاست و کلاً دهها آفات دیگر براساس حاکمیت این اصل پدید آمد که برای هر تامل کننده بصیری، لمس شدنی بود.

نکته مهم و شایان توجه درباره این اصل و دیگر اصول و قواعد «حاکم» بر جامعه صنعتی و یا «مأخوذ» از آن، این است که آثار منفی حاصل از این اصول در واقع آثار «ذاتی» «صنعت جدید» یا جامعه صنعتی - به معنای فلسفی آن که از ذات موضوع لاینفک باشد - نیست اما در عین حال وقتی که انسان در ارتباط با تکنولوژی قرار گرفت، «معمولاً» و «بصورت عادی» چنین آثاری نیز ناشی می شود.

بر همین اساس، وقتی قواعد و اصول حاکم بر صنعت جدید و جامعه تکنیکی به اقصی نقاط این کره خاکی راه یافت، آثار و نتایج مشابهی - با تفاوت در شدت و ضعفش - در هر فرهنگ و ملیتی پدید آورد. با توضیحات فشرده ای که در باب «محتوا بخشی» و «صورت بخشی» تکنولوژی به فرهنگ، بیان شد. حال معلوم شد که چرا می گوئیم، نمی توان تکنولوژی و فرهنگ مبتنی بر آن را صرفاً در قالب ابزاری که در هر

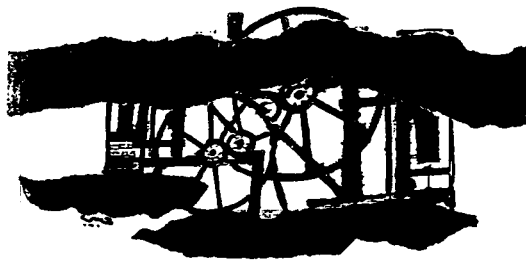
زمانی با دین و دیانت سازگاری دارد، تلقی کرد. آری می‌توان فرهنگ دیگری برآمده از تکنولوژی دیگری پدید آورد که با فرهنگ دینی کاملاً سازگار افتد اما تکنولوژی جدید و فرهنگ مبتنی بر آن، در غالب اضلاع متعدّدش با فرهنگ دینی سازش ندارد.

۳ - حکومت و سیاست حلقه اتصال و زمینه ارتباط دین و تکنیک جدید^(۲۰)

کلیه اجزای تشکیل دهنده دنیای جدید صنعتی، یعنی سیاست، هنر، آزادی، علم، تکنیک، اقتصاد، فلسفه، حقوق، فرهنگ و الگوی حکومت و دیگر اجزای دنیای جدید بایکدیگر هماهنگ و هم‌رنگ هستند و هریک از این اجزایطور دائم، درصدد تطبیق خود بادیگر اجزای منظومه دنیای جدید است. اما آنچه اکنون در صدد تبیین آن هستیم به هماهنگی «سیاست و الگوی حکومت» دنیای جدید با تکنولوژی جدید، و بیان میزان تاثیر الگوی حکومت دموکراتیک دنیای جدید از اصول حاکم بر تکنولوژی جدید مربوط است. با قدری توجه و تأمل روشن می‌شود که قواعد متعدد تکنولوژی جدید (که به شش مورد آن اشاره شد و این قواعد در سراسر «اجزای» دنیای جدید نفوذ و جریان دارد)، بر سیاست و الگوی حکومت دنیای نوین نیز حاکمیت و سیطره دارد. برای نمونه قاعده واصل «استاندارد کردن یا همسان سازی» فقط درباره کالاهای کارخانه‌ها و شرکت‌های تولیدی اعمال نشد بلکه این اصل با چهره‌ای متناسب در جریان تشکیلات اداری و الگوی حکومت دموکراتیک نیز ظهور یافت. یعنی تشکیلات اداری و دیوانسالاری «استاندارد» و الگوی حکومت دموکراتیک «استاندارد» نیز شکل گرفت.

نمونه «استاندارد» حکومت دموکراتیک در قالب قانون اساسی با مواد بشر دوستانه و به همراه سه قوای منفک از هم مقننه، مجریه، قضائیه تشکیل شد و البته شکل «استاندارد» هر یک از این سه قوه نیز مشخص بود و انتخابات و آرای مردم به عنوان مهمترین ملاک برای

تحقق نمونه استاندارد «حکومت دموکراتیک» شناخته شد. مردم نمایندگان خود را از طریق برگزاری انتخابات «استاندارد» به مجلس می‌فرستادند و رئیس جمهور خود را از طریق انتخابات «استاندارد» تعیین می‌کردند. دولت شکل «استاندارد» داشت، یعنی رئیس دولت و مجموعه وزرا و وزارتخانه‌ها، از طرفی تنوع مشاغل و مسئولیتها تخصصی شدن امور را ایجاب کرد. لذا در کنار «استاندارد شدن» ساختار کلی حکومت دموکراتیک و «استاندارد شدن» زیر مجموعه‌های این ساختار، «تخصصی شدن» به عنوان قاعده و اصل دیگر تکنولوژی جدید در شاخه‌های مختلف حکومت دموکراتیک حضور یافت و در همین راستا «همزمان سازی» نیز در قالب اصلی دیگر حاکمیت داشت. این طور نبود که فقط کارخانه‌ها، کار را از ساعت ۸ صبح شروع و ۱۶ بعد از ظهر تمام کنند. بلکه وزارتخانه‌ها، سازمانها، مدارس، شرکتها و کلیه تشکیلات اداری و حکومتی بر همین اساس و طبق همین زمان بندی فعالیت می‌کردند تا خللی در پیوستگی و جریان چرخه عظیم حکومت ایجاد نشود. اصل «تراکم» در تکنولوژی جدید نیز فقط به متراکم کردن انرژی و کار اختصاص نیافت، بلکه جمعیت را متراکم کرد و افراد را از روستاها جمع‌آوری کرد و آنها را در شهرهای بزرگ سکنی داد و لذا کار در کارخانه‌ها و اداره‌ها با حضور هزاران کارگر و



کارمند در زیر یک سقف انجام گرفت.»^(۲۱) اصل تراکم تکنیک جدید، وقتی به عرصه اجتماع سرایت کرد، به سرمایه‌ها تراکم بخشید، شرکت‌های سهامی غول پیکر خلق کرد و تسهکاران، بیماران، دانش‌آموزان و دانشجویان را به ترتیب در زندانها، و بیمارستانها، مدارس و دانشگاهها جمع کرد، و از این طریق به ساختار عینی حکومت، نظام مطلوب خود را داد.

اصل «تمرکز» نیز که در عرصه صنعت جدید تولد یافته بود، در دیگر عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز رسوخ کرد و مثلاً اقتصادی که پیش از انقلاب صنعتی، به صورت نامتمرکز حضور داشت به این صورت که در یک کشور، هر منطقه‌ای به مقدار وسیع، مسئول تولید احتیاجات خود بود، پس از پیدایش تکنولوژی جدید، تبدیل به «اقتصاد ملی» شد. تکنولوژی جدید در عرصه سیاست و حکومت در عین تفکیک قوا، به لحاظ دفع آفات قدرت، «تمرکز» را تشویق کرد. تا پیش از انقلاب صنعتی، غالباً هرجایی و هر منطقه‌ای را یک یا چند تن اداره می‌کرد و پراکندگی قدرت وجود داشت و کمتر امکان داشت در یک کشور همه مناطق، تحت نظارت حکومت مرکزی فعالیت کنند، اما پس از انقلاب صنعتی، «دولت» به شکل جدید، یعنی نهاد «تمرکز» در عرصه نظام اجتماعی، ظهور کرد. اما آیا حضور دولت در نظام مبتنی بر زندگی تکنیکی و صنعتی «ضرورت» داشت؟ آری، زیرا «تکنولوژی» و

صنعت جدید «جامعه را به هزاران پاره به هم پیوسته، نظیر کارخانه‌ها، کلیسا، مدارس، اتحادیه‌های اصناف، زندانها، بیمارستانها، و دانش عمومی را به رشته‌های تخصصی و شغلها را به بخشها و خانواده را به واحدهای کوچک تر تقسیم کرد... از این پس لازم بود که کسی همه چیز را به شکلی متفاوت، به یکدیگر ربط دهد و این نیاز باعث شد تا انواع جدیدی از تخصصها که وظیفه اصلی شان انسجام دادن بود پدیدار شوند. اینها همان هیئتهای اجرایی، مدیران اداری، کمیسرها، مسئولان هماهنگی، رئیسها، معاونان، بوروکراتها یا سرپرستان بودند. اینان در هر رشته‌ای و در هر دولتی و در هر سطحی از جامعه ظاهر شدند و نشان دادند که وجودشان نیز ضروری است. اینها در واقع همان انسجام دهندگان بودند... به واقع این اشخاص، قطعات جامعه را روی هم سوار می‌کردند (و ارتباط اجزا را از طرق ایجاد برنامه‌ها، قوانین، تنبیه و تشویق و غیره دوام و بقایمی بخشیدند). بدون وجود این افراد، نظام مبتنی بر صنعت و تکنولوژی جدید نمی‌توانست دوام یابد.»^(۲۲) اما جایگاه دولت در این میان چه شد؟ همان گونه که ذکر شد «جامعه صنعتی نوین، تعداد زیادی سازمان، از اتحادیه کارگری و انجمنهای بازرگانی گرفته تا کلیساها و مدارس و مراکز بهداشتی و گروههای تفریحی که باید در چارچوب قوانین پیش‌بینی شده عمل می‌کردند، به وجود آورد. قوانین برای اداره این نظام یک ضرورت محسوب شد و بالاتر از همه اینکه سپهر اطلاعاتی، اجتماعی و فنی باید با یکدیگر هماهنگ می‌شدند. حاصل این اشتیاق سوزان به نظم و انسجام، همانا پیدایش عظیم‌ترین دستگاه انسجام دهی تاریخ است. یعنی دولت بزرگ (به معنای امروزی آن) که موتور تنظیم کننده نظام تلقی می‌شد»^(۲۳).

به این ترتیب «نیروی جدید در صحنه ظاهر شد... تکسینهای قدرت، ابزار انسجام دهی را تصاحب کردند و به وسیله آن کنترل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی را در دست گرفتند و جوامع صنعتی تحت



فرمانروایی انسجام دهندگان قرار گرفت (۲۴)».

و نظیر غالب آنان اکنون بیش از پیش فرسوده شده است (۲۵)».

اما امروز این ساختار قدرت در معرض یورش ویرانگر قرار گرفته است. «در خواست به منظور مشارکت در مدیریت، و مشارکت در امر تصمیم‌گیری در سطح محلی و برای نظارت بر کارگران، مصرف کنندگان و شهروندان، ... و فشار در خصوص عدم تمرکز قدرت، رو به تزاید گذاشته است، و مدیران به طور روزافزون به اطلاعات از سطوح پایینتر متکی شده‌اند، از این لحاظ نخبگان و انسجام دهندگان نیز ثبات و ایمنی خود را از دست داده‌اند، اینها همه هشدارها و نشانه‌هایی است از انقلابی که در نظام سیاسی (و نوسازی سیاسی و اجتماعی) در پیش است (۲۶)».

آنچه تاکنون ذکر شد، گزارش بسیار فشرده‌ای از تاثیر انقلاب صنعتی و تکنولوژی نوین بر شکل دهی به سیاست و حکومت دنیای جدید بود. ولی یادآوری مکرر این نکته ضروری است که براین اساس نباید نتیجه گرفت که، تنها عامل پیدایش حکومت و سیاست جدید (و همچنین اخلاق و فرهنگ و هنر و حقوق و دیگر اجزای دنیای جدید)، تکنولوژی جدید است و بس، خیر اینچنین نیست. بلکه غرض از ذکر آنچه در باب سه محور اخلاق و فرهنگ و حکومت گذشت، بیان این واقعیت است که اصول و قواعد حاکم بر تکنولوژی جدید، با رخنه در اخلاق و فرهنگ و حکومت و غیره، در پیدایش دنیای جدید سهم فراوان و موثری دارد که بدون در نظر گرفتن آن، نمی‌توان وضع «کنونی» و «آتی» دنیای جدید را تحلیل، پیش بینی و ارزیابی کرد.

حال که میزان تاثیر تکنولوژی بر حکومت مشخص شد، نوبت آن است که به بررسی ارتباط دین و حکومت و همچنین ارتباط دین و تکنیک از طریق حکومت پرداخته شود.

متون دینی و توصیه‌ها و دستورهای، اعتقادی و اخلاقی و خصوصاً فقهی اسلام کاملاً بیانگر این مطلب

بنابراین بطور غالب در سراسر جهان، در جوامع صنعتی سوسیالیستی و دینی و سرمایه‌داری، الگویی مشابه به نام «دولت» پدیدار شد. با این ترتیب، تکنولوژی جدید فقط، صنایع رفاهی و خدماتی مانند اتومبیل و تلفن و تلویزیون و رایانه را به سراسر جهان صادر نمی‌کرد بلکه نوع حکومت، سیاست و ساختار اجتماعی یکسان را در جهان رواج می‌داد و البته این نظام «استاندارد» حکومتی جنبه ارزشی نیز داشت، یعنی همان‌طور که کالاها و ساخته‌های صنعتی باید با نوع «استاندارد» خود، مطابقت می‌کردند و در غیر این صورت کالای ناقص و معیوبی محسوب می‌شدند، حکومت‌های گوناگون و نظام‌های اجتماعی در سراسر جهان نیز باید خود را با «الگوهای حکومتی دموکراتیک استاندارد» هماهنگ می‌ساختند و براین اساس هر نظامی با الگوی استاندارد تطابق کمتری داشت، کم ارزش و معیوب و هر نظامی که با «الگوی استاندارد حکومت دموکراتیک» هماهنگی بیشتری داشت، کاملتر و با ارزشتر محسوب می‌شد.

آری در نظام زندگی انسان امروز، علی‌رغم تفاوت‌هایی که به سبب وجود عوامل مختلفی چون فرهنگها و شرایط اقلیمی و مانند آن حاصل شده است، وضع تقریباً مشابهی حاکم است. زیرا حیات انسان امروزی - با اختلاف در شدت و ضعف - «به مقدار زیادی به سوخته‌های فسیلی، تولید کارخانه‌ای، خانواده هسته‌ای، شرکت سهامی، آموزش همگانی و رسانه‌های عمومی متکی است، که همه اینها بر پایه گسترش شکاف بین تولید و مصرف (که نتیجه حضور تکنولوژی جدید است) بنا شده‌اند و همگی آنها را گروهی نخبه که وظیفه‌شان انسجام بخشیدن به کل نظام است، اداره می‌کنند. در این نظام، «حکومت منتخب»، معادل سیاسی «کارخانه» است. این حکومت در واقع کارخانه‌ای است، برای تصمیم‌گیریهای جمعی، انسجام دهنده، نظیر بسیاری از کارخانه‌ها که از بالا اداره می‌شود

است که این دین درباب مسائل اجتماعی و حیات آدمیان رهنمودهای جدی - و نه طفیلی و اتفاقی - دارد. برای نمونه احکام فقهی مربوط به خمس، زکات، نمازهای جمعه و جماعات، حج، قضا، حدود، دیات، تعزیرات، قصاص و صلح و جنگ و حکومت و حقوق بین الملل و مانند آن، همگی دال بر این مطلب است که هدایت‌های دینی علاوه بر مسائل فردی شامل مسائل اجتماعی انسانها نیز می‌شود. با این وصف، تردیدی نیست که دین در امر سیاست و تدبیر جامعه دخالت و هدایت جدی دارد.

نطق و سکوت دین در باب الگوی حکومت

اما مسئله مهم این است که دین تا چه میزان در امور سیاسی و اجتماعی مداخله کرده است؟ به تعبیر مشخصتر که به بحث حاضر مربوط است، آیا دین الگوی حکومت را مشخص و معین کرده است؟ و در صورت تعیین یا عدم تعیین الگوی حکومت از جانب دین، نسبت دین با الگو یا الگوهای حکومتی رایج مبتنی بر تکنولوژی جدید و نظام تکنیکی جدید چیست؟

به منظور پاسخگویی به این دو پرسش، لازم است تا حدی مفهوم «الگوی حکومت» کالبد شکافی شود. به طور کلی مدل و الگوی حکومت به دو قسم «الگوی محتوایی حکومت» و «الگوی صورتی حکومت» تقسیم پذیر است. در الگوی محتوایی حکومت، مسائلی از قبیل اوصاف حاکم، وظایف حاکم، نوع رابطه مردم با حاکم و حاکم با مردم و مانند آن توضیح داده می‌شود. اما در الگوی صورتی حکومت چگونگی، نحوه و شکل تحقق بخشیدن به الگوی محتوایی حکومت ترسیم می‌شود. براین مبنی، دین درباب الگوی محتوایی حکومت به فراوانی هدایت دارد، اما درباره الگوی صورتی حکومت غالباً و عمدتاً - نه کاملاً - ساکت است و البته این سکوت نیز معقول و منطقی است. برای مثال دعوت به شورا و در نظر گرفتن

آرای مردم یکی از بخشهای الگوی محتوایی حکومت دینی است. اما اینکه این الگوی محتوایی چگونه پیاده شود، امری است که به تناسب زمان و مکان تحول می‌یابد و شناخت الگوی صورتی آن الگوی محتوایی، بر عهده علم و عقل بشری است. از این رو استفاده از آرای عمومی مردم در «انتخاب نمایندگان مجلس» یا «انتخاب رئیس جمهور»، نوعی الگوی صورتی حکومت دینی است که از طریق آن، الگوی محتوایی حکومت دینی که به شورا و مشارکت عمومی دعوت می‌کند، تحقق می‌یابد. در همین راستا فرمان امیر المومنین (ع) به مالک اشتر نیز نمونه‌ای از الگوی محتوایی حکومت دین است که در هر عصری می‌تواند به نحوی، از طریق نوعی الگوی صورتی حکومتی، تحقق یابد.

به هر حال الگوی صورتی حکومت، تابع تغیرات زمان و مکان است و به تناسب زمانها و مکانهای گوناگون تحول می‌یابد و از همین روست که دین در ترسیم «الگوی کلی صورتی حکومت» عموماً ساکت است. زیرا اساساً نمی‌توان الگوی صورتی پیشنهاد کرد که در همه زمانها و مکانها کاربرد پیدا کند. به تعبیر دیگر، الگوی محتوایی حکومت به بیان «ثباتات» حکومت که دین متکفل آن است اتمام دارد و الگوی صورتی حکومت به بیان «متغیرات» حکومت که عقل و علم بشری عهده داریان آن است، می‌پردازد. البته نباید فراموش کرد که لازم است، میان الگوی صورتی حکومت و الگوی محتوایی حکومت دینی، سنخیت و همنوایی برقرار باشد. زیرا هر الگوی صورتی حکومتی توان و صلاحیت به اجرا آوردن الگوی محتوایی حکومت دینی را ندارد. اساساً به تعبیر فیلسوفان، هر صورت و ماده‌ای با یکدیگر ترکیب و متحد نمی‌شوند و باید ماده و صورت با یکدیگر همسنخ باشند، تا بتواند ترکیب شوند.

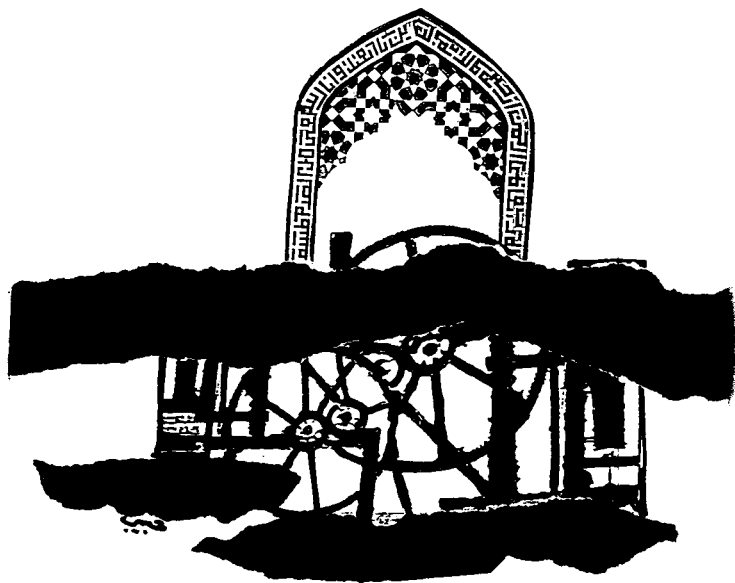
بر این تقدیر، جامعه دینی و دینداران، آن الگوی صورتی حکومتی را که به دلیل صورت و ساختار خود - و نه به سبب عملکرد مجریان این الگوی صورتی - در

تکنولوژی عامل تحول الگوی حکومت

تحول الگوهای صوری حکومتی نوین، خصوصاً با

اتکا بر تکنولوژی جدید روز به روز افزوده میشود

از این رو وظیفه دینداران فکور است که هرچه دقیقتر و عمیقتر این الگوها را ارزیابی کنند، و در صورت شایستگی در جامعه دینی مورد استفاده قرار دهند. برای مثال به پدیده‌ای به نام «اینترنت» که یکی از محصولات مهم تکنولوژی نوین است، توجه کنید که مشخص شود چگونه تکنولوژی جدید، با پیشرفت روزافزون خود و با سرعت هرچه بیشتر در «مفاهیم» و «مصادیق» سیاسی و «الگوی صوری حکومت» توانسته و می‌تواند تحول ایجاد کند. اینترنت به عنوان یک شبکه اطلاعاتی باز و گسترده رایانه‌ای، تغییرات مهمی در مفاهیم و مصادیق «قدرت»، «دموکراسی»، «مرز»، «دولت»، «مجلس» و مانند آن به وجود آورده و می‌آورد. با حضور اینترنت، دیگر برای آگاهی از عقاید و آرای شهروندان نیازی نیست که آنان از طریق انتخاب نماینده آرای خود را در مجلس مطرح کنند، بلکه می‌توان تدبیری اتخاذ کرد- البته این تدابیر به نوبه خود اصلاح پذیراست- که با استفاده از اینترنت هر آن، نظر شهروندان را راجع به یک موضوع پرسید بدون آنکه نیازی به آن باشد تا نمایندگانی انتخاب شوند که آنها رای ملت را- که معلوم نیست تا چه حد نیز رای واقعی ملت باشد- بازگو کنند. با آمدن اینترنت دیگر نیازی نیست که مردم در پای صندوقهای رای‌گیری نظر خود را بیان کنند همه در خانه و با کمک رایانه رای خواهند داد. در این صورت، مفهوم و مصداق دموکراسی از حالت «انتخاب نماینده» به حالت «حضور مستقیم مردم» در اعلام نظرها تغییر شکل می‌دهد. این تحولات نیز به سهم خود، هم در الگوی صوری حکومت تغییر ایجاد می‌کند. و هم بر الگوی محتوایی حکومت دینی که اهداف و مقاصد و خواستههای دینی دارد، تاثیر می‌گذارد. الگوی محتوایی حکومت دینی و دینداران،



عمل نتواند الگوی محتوایی حکومت دینی را پیاده کند، طرد و ترک می‌کنند. پس «الگوهای صوری» حکومت^(۲۷) دینی که ساخت تفکر بشری هستند، در عمل آزموده می‌شوند و از این طریق اعتبار و عیار آنها سنجیده می‌شود.

با این اوصاف، در پاسخ به سوالی که مطرح شد، بطور مشخص و خلاصه می‌توان گفت و نوشت؛ دین الگوی محتوایی حکومت دینی را معین کرده است و تعیین الگوی صوری حکومت را بر عهده عقل و علم بشری گذارده است. لذا دینداران هر دوره و دیاری، متناسب با مقتضیات زمان و مکان خاص خود و با استفاده از علم و دانش خود، می‌توانند به ساختن الگوی صوری حکومت اقدام کنند و یا با تحلیل علمی و دینی و آزمون عملی، از الگوهای حکومتی معاصر خود - و مثلاً در عصر ما از الگوهای حکومتی متناسب با تکنولوژی جدید، که در عین حال مورد تایید و توافق هدایت‌های دینی نیز باشد - استفاده کنند.^(۲۸)

میکوشند با الگوی صوری حکومت - تا آنجا که معارضتی با دین نداشته باشد و خدشه‌ای بر مدل محتوایی وارد ننماید - خود را تطبیق دهند اما از طرفی الگوی صوری حکومت و سازندگان آن نیز می‌کوشند به گونه‌ای به الگوی صوری خود سامان دهند که الگوی محتوایی حکومت دینی اجرا و پیاده شود. از این رو باید گفت: الگوی صوری حکومت برآمده از پیشرفت تکنیکی (یا هماهنگ با تکنیک)، با الگوی محتوایی حکومت دینی ارتباط و نسبتی متقابل دارند.

یعنی هم الگوی صوری می‌کوشد حاجات الگوی محتوایی را برآورده سازد و هم الگوی محتوایی همراه با مقتضیات زمان، در قالب الگوی صوری مناسب، عرض اندام می‌کند. پس الگوی محتوایی باید خود را با مقتضیات زمان و الگوی صوری هماهنگ کند و الگوی صوری نیز باید در برآوردن تقاضای الگوی محتوایی با او هماهنگ باشد.

توسعه تکنیکی و تاثیر آن بر ولایت فقیه

تا اینجا ارتباط «کلی» دین و تکنیک جدید از طریق حکومت و سیاست بیان شد، اما لازم است در باب «ولایت فقیه» نیز تأملی شود.

با توجه به اوصافی که در باب الگوی حکومت بیان شد سوال این است که آیا «ولایت فقیه»، یک الگوی محتوایی حکومت دینی است یا یک الگوی صوری حکومت، در عرض الگوهای صوری حکومتی چون دموکراسی، پادشاهی، مشروطه و مانند آن است؟ دیگر اینکه میزان تاثیر پذیری آن از تحولات حاصل از توسعه تکنیکی و الگوهای صوری حکومت تا چه اندازه است؟ با عنایت به تفکیک الگوی محتوایی حکومت دینی از الگوی صوری حکومت دینی و در نظر داشتن این مطلب که الگوی محتوایی حکومت دینی از جمله «ثوابت» منظومه هدایت دینی است و الگوی متغیر صوری حکومت نوعاً و غالباً حاصل صرف تفکر و اندیشه بشری است که در دوران‌ها و دیارهای مختلف

متفاوت است، می‌توان اذعان کرد که گرچه از حیثی الگوی ولایت فقه و ولایت فقیه نوعی الگوی صوری حکومت نیز تلقی می‌شود - که بعداً به آن اشاره خواهد شد - اما کلاً و جبهه غالب «ولایت فقیه» مربوط به الگوی محتوایی حکومت دینی یا به عبارتی دیگر مربوط به «تأمین» اهداف الگوی محتوایی حکومت دینی است. از همین رو است که «سرپرستی و ولایت فقه» در قالب ولایت فقیه به عنوان هدایتگر حکومت، با دیگر صورتهای حکومتی چون مشروطه، پادشاهی، دموکراسی و مانند آن - که شاید نزدیک به ده الگوی صوری در تاریخ اسلام قابل ملاحظه است - جمع پذیر است. یعنی برای مثال اگر حکومت از نوع حکومت پادشاهی باشد ولی پادشاه در ذیل دیدگاه «ولایت فقه» به رتق و فتق و امور مشغول باشد، این حکومت، نوعی حکومت دینی است. همچنین اگر بر الگوی حکومت، مهر هماهنگی با اصول و قواعد حاکم بر تکنولوژی خورده باشد، مثلاً الگوی صوری حکومت، حکومت دموکراتیک باشد یعنی حکومت از سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه تشکیل شده و احزاب و شوراهای متعدد در این حکومت باشد و خلاصه حکومت با استفاده از حضور مردم و آرا و عقاید آنها در سطوح و شعب مختلف قانونگذاری و اجرا و غیره و با اتکا بر اهرمهای رایج و معقول قدرت در نظامهای دموکراتیک، ذیل حاکمیت «ولایت فقه» به تدبیر و اداره جامعه بسپرد، این حکومت نیز الگوی دیگری از انواع الگوهای حکومتهای دینی است. واضح است به تناسب آنکه الگوهای حکومت کارآمدتر و متناسب‌تر با الگوی محتوایی حکومت دینی باشد. اعتبار و عیار الگوهای صوری حکومت تفاوت می‌کند. مثلاً الگوی صوری دموکراتیک قطعاً کارآتر، معقول‌تر و کم‌آفت‌تر از الگوی صوری پادشاهی است. اما در عین حال الگوی صوری حکومت دموکراتیک نیز الگوی صوری ایده‌آل برای تحقق الگوی محتوایی حکومت دینی نیست و نیاز به ترمیمهای جدی دارد. وقتی الگوهای صوری حکومت

با الگوهای محتوایی حکومت دینی - که لزوماً واحد نیست و احتمالاً تفاوت‌هایی در تعیین حدود الگوهای محتوایی دینی وجود دارد - پیوند خورد، آن الگوهای صوری حکومتی، دیگر الزاماً مطابق تمامیت همان ساختاری که در جوامع دموکراتیک مشاهده می‌شود نیست. در واقع زمانی که الگوی صوری حکومت دموکراتیک در هر جامعه‌ای - و از جمله در جامعه دینی - وارد شود، تا اندازه‌ای رنگ و بوی محتوای حکومت و اهداف و ارزشهای آن جامعه در شکل‌دهی به ساختار الگوی صوری حکومت تأثیر می‌گذارد.

هنگامی که یک الگوی صوری حکومت دموکراتیک با الگوی محتوایی حکومت دینی ولایت فقیه، چفت و جفت شد، الگوی صوری دموکراتیک با توجه به انعطاف‌پذیری بودنش خود را موزون و هماهنگ با آن الگوی محتوایی حکومت دینی می‌کند. برای نمونه رئیس‌جمهور در حکومت‌های دموکراتیک صرفاً از طرف مردم انتخاب می‌شود و هیچ قدرت دیگری در اعتبار بخشیدن به مقام او نقشی ندارد. اما همین الگوی صوری، وقتی وارد جامعه دینی ما می‌شود، علاوه بر رای مردم، به تنفیذ ولی فقیه برای اعتبار بخشیدن به این مقام نیاز است. یعنی قطعیت انتخاب ریاست جمهوری فقط منوط به رای عمومی نیست و تأیید و بلکه تنفیذ ولی فقیه نیز ضروری است و در واقع این ولی فقیه است که ریاست‌جمهور را نصب می‌کند و ولی فقیه این قدرت و مشروعیت قانونی دینی را دارد که در صورت صلاحدید، خط بطلان بر انتخاب مردم بکشد و حکم را تنفیذ نکند. این موارد و نمونه‌هایی مانند آن بیانگر این مطلب است که چگونه الگوهای صوری حکومتی در پیوند با الگوهای محتوای حکومت دینی، انعطاف می‌پذیرند و به منظور برآوردن خواسته‌های الگوهای محتوایی حکومت دینی، در

صورت و ساختار آنها تحول ایجاد می‌شود. البته چنانکه پیش از این اشاره شد، ارتباط الگوی صوری حکومت با الگوی محتوایی حکومت دینی یک طرفه نیست و این دو بر یکدیگر کاملاً می‌تابند و از یکدیگر متأثر می‌شوند. اما بررسی تفصیلی این تأثیر و تأثر متقابل، خصوصاً تأثیر‌پذیری حکومت محتوایی دینی از الگوهای صوری حکومت، حدیث دل‌پذیر دیگری است که در فرصتی دیگر باید تحریر شود.

تبیین و نقد اجمالی دیدگاه شهید مطهری

شهید گرانقدر «مطهری» نیز مطلبی درباره اصطلاح «جمهوری اسلامی» و نقش ولایت فقیه در جامعه اسلامی دارند که به نظر می‌رسد در مواضعی، با دیدگاهی که نگارنده در باب الگوی حکومت دینی عرضه کرد، تا حدی هماهنگ است. البته اگر آن بزرگوار تاکنون در میان ما بود، قطعاً و حتماً متناسب با تحولات و مقتضیات زمان بر دیدگاه خویش غنا می‌بخشید، اما به هر حال همین مطلب باقی مانده از ایشان در باب «حکومت دینی» برای ما مغتنم است و شایان است به نقد و بررسی گرفته شود.

از نگاه ایشان «جمهوری اسلامی» از دو کلمه مرکب شده است: «کلمه جمهوری و کلمه اسلامی، کلمه جمهوری شکل حکومت پیشنهاد شده را مشخص می‌کند و کلمه اسلامی محتوای آن را ... به این ترتیب، جمهوری اسلامی یعنی حکومتی که شکل آن، انتخاب رئیس حکومت از سوی عامه مردم است برای مدت موقت و محتوای آن هم اسلامی است ... پس مسئله جمهوری مربوط است به شکل حکومت که مستلزم نوعی دموکراسی است ... و این ملازم با این نیست که مردم خود را از گرایش به یک مکتب و یک ایدئولوژی و از التزام و تعهد به یک مکتب معاف بشمارند ... و هیچگاه اصول دموکراسی ایجاب نمی‌کند که بر یک جامعه، ایدئولوژی و مکتبی حاکم نباشد و ما می‌بینیم که احزاب معمولاً خود را وابسته به یک ایدئولوژی

معین می‌دانند و این امر را نه تنها بر ضد اصول دموکراسی نمی‌شمارند، که به آن افتخار هم می‌کنند ... (اما) ولایت فقیه (هم) به این معنی نیست که فقیه خود در راس دولت (و حکومت) قرار بگیرد و عملاً حکومت کند.

نقش فقیه در یک کشور اسلامی، یعنی کشوری که در آن مردم، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوگ است نه نقش یک حاکم، وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت کند. او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می‌خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلامی به انجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار می‌دهد. تصور مردم ما از ولایت فقیه این نبود و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را به دست گیرند. بلکه در طول قرون و اعصار تصور مردم از ولایت فقیه این بوده که از آنجا که جامعه، یک جامعه اسلامی است و مردم وابسته به مکتب اسلام‌اند صلاحیت هر حاکمی، از این نظر که قابلیت اجرای قوانین ملی اسلامی را دارد یا نه، باید مورد تصویب و تایید فقیه قرار گیرد لذا امام در زمان خود به نخست وزیر دولت موقت می‌نویسد: به موجب حق شرعی (ولایت فقیه) و به موجب رأی اعتمادی که از طرف اکثریت قاطع ملت به من ابراز شده، من رئیس دولت را تسعین می‌کنم. ولایت فقیه یک ولایت ایدئولوژیک است و اساساً، فقیه را خود مردم انتخاب می‌کنند و این امر عین دموکراسی است. اگر انتخاب فقیه انتصابی بود (به این معنا که) هر فقیهی، فقیه بعد از خود را تعیین می‌کرد، جا داشت که گفته شود، این امر، خلاف دموکراسی است، اما مرجع را به عنوان کسی که در این مکتب صاحب نظر است، خود مردم انتخاب می‌کنند. حق شرعی امام از (وابستگی قاطع مردم به اسلام به عنوان) یک مکتب و یک ایدئولوژی ناشی می‌شود و مردم تایید می‌کنند که او مقام صلاحیتداری است که می‌تواند قابلیت اشخاص را از لحاظ انجام وظایف

اسلامی تشخیص دهد. در حقیقت حق شرعی و ولایت یعنی مهر «ایدئولوژی» مردم و حق عرفی، همان حق حاکمیت ملی مردم است که آنها باید فرد مورد تایید رهبر را انتخاب کنند و به او رای اعتماد بدهند.» (۲۹) حال اگر بر مبنای تقریر مرحوم مطهری از جمهوری اسلامی و ولایت فقیه به دو پرسش پیشین - یعنی آیا دین الگوی حکومت دارد؟ و نسبت آن با دموکراسی، به عنوان الگوی برآمده از تکنولوژی جدید یا هماهنگ با آن چیست؟ - پاسخ داده شود، نکات ذیل باید مد نظر قرار گیرد: الف - دین (اسلام) شکل والگوی حکومت ندارد بلکه شکل والگوی خود را (مثلاً جمهوریت را) از بیرون دین اخذ می‌کند و محتوای آن شکل را خود، تامین می‌کند.

ب - از این رو بر مبنای دیدگاه دین (اسلام) می‌توان از الگوهای حکومت مختلف دنیای جدید و ساخت تفکر بشری برای پیاده کردن اسلام استفاده کرد، که اکنون ایران از الگوی جمهوری به منظور پیاده کردن هدایت‌های اجتماعی دین بهره می‌برد.

ج - الگوی جمهوریت و دموکراسی هیچ تعارضی با تعهد و التزام مردم به اسلام ندارد. بنابراین در «جمهوری اسلامی» در واقع دین و دموکراسی با یکدیگر جمع شده‌اند.

د - برای پیاده شدن دین (اسلام) در قالب جمهوری یا در هر شکل و صورت دیگری، لازم است که فقیهی به عنوان ایدئولوگ دین، بر اجرای درست و صحیح دین نظارت کند و بر همین اساس او موظف است بر صلاحیت مجری قانون نیز نظارت داشته باشد.

ه - نهایت مطلب اینکه ولی فقیه در امر حکومت «نظارت» دارد و نه «دخالت». و نظر ولی فقیه درباره صلاحیت یا عدم صلاحیت مجری قانون به معنای مداخله در امر حکومت نیست. بلکه این عمل از نوع «نظارت» بر حکومت است. ثانیاً ولایت فقیه با دموکراسی (به معنای تحقق بخشیدن به خواست مردم به وسیله خود مردم) تعارضی ندارد. زیرا ولی فقیه را مردم

مسلمان انتخاب می‌کنند و این عین دمکراسی است. ثالثاً مشروعیت و حق شرعی ولایت فقیه محصول «ایدئولوژی و دین» مردم است و حق عرفی او همان حق حاکمیت ملی است که محصول انتخاب او توسط مردم است^(۳۰)

اما مطلبی که در تحلیل و بررسی دیدگاه شهید مطهری شایان ذکر است اینکه، اگر چنانکه شأن پیامبر اسلام و امام معصوم، حکومت کردن و مداخله در حکومت است و نه صرفاً نظارت برحکومت (- همان طور که علی علیه السلام حکومت می‌کرد نه نظارت بر حکومت - و این مبنای نظر امام خمینی است که در سلسله دروس ولایت فقیه آن را بیان کرده و علی القاعده شهید مطهری از آن باخبر و به آن معتقد بوده است) و بر این اساس ولی فقیه نیز از همه مناصب اجرایی پیامبر(ص) و امام معصوم چون افتاء و قضا و حکومت و مانند آن برخوردار است. بنابراین ولی فقیه بر خلاف دیدگاه شهید مطهری، صرفاً ناظر بر اجرای صحیح دین و مبنای اسلام و ایدئولوگ نیست. بلکه عملاً حاکم است و در حکومت مداخله دارد و لذا «ولی امر متصدی قوه مجریه هم هست»^(۳۱) علاوه بر اینکه این رای استاد مطهری که تأیید یار صلاحیت مجری قانون توسط ولی فقیه را از مصادیق «نظارت» بر حکومت می‌داند نه «مداخله» در حکومت، قابل تأمل است. شاید اختلاف نظر با ایشان در اینکه آیا ولی فقیه در حکومت نظارت دارد یا مداخله؟ به اختلاف تعیین مصداق مفهوم «نظارت» و «مداخله» برگردد. زیرا ایشان به حق تأیید یا رد صلاحیت مجری قانون از جانب ولی فقیه معتقد است. اما ایشان این تأیید یا رد صلاحیت مجری قانون از جانب ولی فقیه را مصداق مفهوم «نظارت» می‌داند و دیگران مصداق مفهوم «مداخله» در حکومت می‌دانند. به هر صورت از کلام شهید مطهری برمی‌آید که ولی فقیه قدرت عزل و نصب دارد، حال براین «عمل» نام نظارت گذاشته شود یا مداخله، واقعیت خارجی تفاوتی نمی‌کند. در این صورت، صدرکلام مرحوم مطهری (که

می‌گفت: ولی فقیه در راس حکومت قرار نمی‌گیرد و عملاً حکومت نمی‌کند و نقش او نقش یک ایدئولوگ است نه نقش یک حاکم) با ذیل کلام او (که عزل و نصب یا رد و تأیید صلاحیت رئیس مجریه را جزو وظایف ولی فقیه می‌داند) تعارض دارد. مگر آنکه مفهوم نظارت را آن قدر گسترده فرض کنیم - آنچنانکه شهید مطهری بر خلاف مفهوم متبادر به ذهن از «نظارت» فرض کرده است - که (نصب و عزل و) مداخله در تأیید یا رد صلاحیت رئیس مجریه و امور دیگری از این قبیل، به معنای نظارت تصور شود نه به معنای «مداخله»!

تأیید رابطه دین و تکنیک در سه محور اخلاق، فرهنگ و حکومت بررسی شد. اکنون مناسب است تا طرح شاکله کلی جامعه تکنیکی و جامعه دینی و چگونگی دینی کردن تکنولوژی بیان شود.

نظری بر زیر و زبر جامعه تکنیکی

به منظور تکنیکی شدن یک جامعه لازم است دو جنبه ذهنی و عینی آن جامعه تغییر پذیرد. تا مادامی که «خرد و بینش» جامعه‌ای تکنیکی نشود. نوبت به پیدایش و شیوع تکنولوژی در آن جامعه نمی‌رسد. امروزه تکنیکی شدن «خرد و بینش»، صرفاً براساس فشار و تحمیل خارجی فرد یا افراد خارجی نیست. بلکه همه انسانهایی که می‌خواهند در عصر کنونی با «قدرت و صحت» زندگی کنند، برای حیات و بقای خویش چاره‌ای جز ورود به بزرگراه یکطرفه «سبقت و رقابت» در مسیر تکنیکی تر شدن ندارند. کشورهای توسعه یافته صنعتی، علی‌رغم مشاهده مشکلات فراوانی که آن را برآمده از زندگی صنعتی می‌دانند (برای نمونه در بُعد اقتصادی، مشکلاتی چون، ازدیاد فقر، تشدید فاصله طبقاتی و تکاثر ثروت برای قشری خاص، بیکاری، بدهی‌های فزاینده، آلودگی محیط زیست) به سرعت در مسیر رشد تکنیکی گام برمی‌دارند و از آن طرف نیز نظریه پردازان خوش گمانشان دائماً با خوش بینی وعده می‌دهند که همه این مشکلات تمدن تکنیکی، موقت

هستند و علم جدید به زودی گره از این مشکلات خواهدگشود و در این بین نیز کشورهای توسعه نیافته و غیرصنعتی هم، با آنکه تمامی این «مشکلات» و «اشکالات» جامعه صنعتی را می بینند، برای اینکه بتوانند پایه پای کشورهای قدرتمند صنعتی در جهان فعلی زندگی کنند و در عین حال از تنعمات خیره کننده زندگی صنعتی نیز بهره مند شوند خود را ناگزیر از صنعتی شدن می بینند.

آری امروزه ادامه زندگی در دنیای «اکنون زده» که ادعای برنامه ریزی چند صدساله دارد، برای هر جامعه ای اعم از دینی و غیر دینی با هر فرهنگ و ملیتی، بدون توسعه تکنیکی امکان ناپذیر می نماید. اما پیامد این توسعه تکنیکی، غالباً هضم شدن در «علاقه ها و سلیقه های» جوامع تکنیکی و جهان تکنیکی است. زیرا توسعه تکنیکی، بدون ورود به عرصه رقابت بین المللی غیر ممکن است و ورود به عرصه رقابت بین المللی نیز هماهنگ ساختن خود با نیازها، علاقه ها و سلیقه های جامعه تکنولوژیکی جهان است. شاید حتی نتوان تصور کرد که جامعه ای در حال بتواند، سازی در مخالفت با ساز جهان تکنیکی بتواند چه رسد به اینکه در «عمل» بتواند «در مسیری غیر از مسیر تکنیکی شدن» حرکت کند. ما (یعنی جوامع غیر صنعتی اعم از دینی و غیر دینی) «خیال» می کنیم که «به آسانی» می توانیم «نحوه زیستن»، «ارزشها»، «فرهنگ»، «ساختار حکومتی»، و «اقتصاد» خود را فقط و فقط خودمان انتخاب کنیم. حال آنکه واقعیت گواهی می دهد که اصلاً چنین نیست. زیرا پیوند اطلاعاتی و اقتصادی و تکنولوژیکی جوامع با یکدیگر آنچنان تنگاتنگ شده است و این پیوندها آنچنان دیگر شئون حیات را (مانند حکومت و فرهنگ و اخلاق) تحت تاثیر قرار داده است و می دهد که یک جامعه کمتر «تاب و توان» یا «فرصت» آن می یابد که ارزشها و اهداف و الگوهای مطلوب خود را مستقلاً و یا با تاثیر کمتری از نظام تکنیکی جهانی، در زمینه های حکومت، اقتصاد و بازار، فرهنگ، و کلاً نحوه

زیستن، پیاده کند. امروزه حتی الگوهای مصرف ما براساس علاقه و خواست و استانداردهای کشورهای توسعه یافته صنعتی شکل می گیرد. ما «امروز» آنچه را می خواهیم که «دیروز» کشورهای صنعتی آنرا خواسته بودند. جنس این اشیاء ممکن است تفاوت کند، اما نوع آنها یکی است. فاکس و کامپیوتر و رادیو و تلویزیون و ماشین و حتی لوازم (تکنیکی) تفریحی و صدها چیز دیگر تکنیکی که ما استفاده می کنیم، چیزهایی است که «ضرورت» مصرف کردن آن را «جوامع تکنیکی» در ما «ایجاد» کرده اند. صحبت بر سر «خوب بودن» یا «بد بودن» این «ضرورتها» نیست. صحبت این است که ما اصلاً تصمیم نمی گیریم یا کمتر امکان تصمیم گرفتن داریم. ما مستقلاً احساس ضرورت نمی کنیم، جامعه صنعتی و نظام صنعتی است که یکطرفه ما را باردار ضرورتهایی می کند و ما «باید» تصمیم بگیریم که به آن ضرورتها و نیازی که در ما وجود می آورد، پاسخ مثبت دهیم! حتی خود کشورهای صنعتی نیز، امروزه کمتر «فرصت» و «قدرت» تصمیم گیری در برابر تکنولوژی جدید را دارند. زیرا جوامع تکنیکی در مسابقه تکنیکی تر شدن، خود، به راه انداخته اند، «اسیر» شده اند؛ چرا که نه می توانند خود را از مسابقه «تکنیکی تر شدن» کنار بکشند، زیرا کنار کشیدن از مسابقه مساوی است با بازندگی و آنها نمی خواهند، بازنده باشند. و نه می توانند، مسیر مسابقه (تکنیکی تر شدن) را عوض کنند، چون، خود یکی از شرکت کنندگان در این مسابقه هستند. و نه می توانند، رقیبان خود را از این مسابقه حذف کنند. هیچ یک از سه حالت مذکور امکان ندارد و به همین جهت است که می گوییم، جوامع تکنیکی و کلاً نظام تکنیکی در سراسری تند «تکنیکی تر شدن» اسیر شده است که هیچ راهی برای رهایی از آن نمی شناسد. در برابر این وضعیت، جوامع غیر صنعتی قرار دارند که از جمله آرزوهای بزرگ آنها، این است که در آینده، از حالت دنباله روی صنعتی خارج شوند و خود، جزو کشورهای «رهبر» صنعتی قرار گیرند و برخی

از کشورها نیز وقتی عیوب و آفات جدی جامعه صنعتی رامی بینند، برای مقابله با آن و درعین حال عرض اندام کردن درمیان کشورهای صنعتی، می‌کوشند «هر چه زودتر و بیشتر صنعتی شوند»!! و درست در راستای همین جهانی شدن حیات صنعتی است که این پرسش اساسی برای بسیاری از متفکران جوامع صنعتی و غیر صنعتی مطرح می‌شود که آیا تمدن غرب، سرنوشت محتوم همه کشورهای در حال صنعتی شدن است؟ بی‌درنگ بسیاری از کشورها و فرهنگها و خصوصاً فرهنگهای شرقی صنعتی شده یا در حال صنعتی شدن، با اعتماد و اطمینان، در مقام نظریه پردازی ادعا می‌کنند، ما تافته ای جدا بافته از نظام تکنیکی هستیم زیرا «تکنولوژی غربی»^(۳۲) را اخذ می‌کنیم، اما آن را با ادغام در فرهنگ خود، «بومی» کرده و مصرف می‌کنیم. لذا از این طریق اعلام می‌داریم اولاً ما در ذیل تمدن غربی قرار نگرفته و نمی‌گیریم، ثانیاً تمدن غرب تنها تمدن ممکن صنعتی و سرنوشت تمدن محتوم کشورهای صنعتی نیست.

اما علی‌رغم اینکه «امکان» تحقق چنین اموری را نفی نمی‌کنیم. وقتی به موقعیت عینی این فرهنگها و کشورها نگاه می‌شود برخلاف همه آن سخنان تفاخر آمیز و پرطمطراق، تمامی ادعاهای ایشان را در عمل، «نقش بر آب» می‌بینیم. زیرا این کشورها و فرهنگها علی‌رغم بعضی اختصاصات فرهنگی و حکومتی و مانند آن پس از صنعتی شدن «صورت و سیرتشان» (در اقتصاد، حکومت، فرهنگ، هنر، آموزش و پرورش، بهداشت، صنعت، اخلاق و غیره) همان می‌شود که در جوامع صنعتی رواج دارد. برای نمونه به «ژاپن» به عنوان یک فرهنگ شرقی صنعتی شده و به «کره جنوبی» به عنوان یک فرهنگ شرقی در حال توسعه صنعتی نگاه کنید تا معلوم شود این جوامع مدعی، چگونه با صنعتی شدن خویش آتش در پنبه «ادعای خود» زده‌اند.

از آنجا که مفهوم تکنولوژی تابعی از مصداق

تکنولوژی است، لذا به تناسب تحول تکنولوژی، مفهوم و معنای آن نیز تبدل می‌یابد و از این رو در هر مرحله از «توسعه تکنیکی» باید مفهوم و میزان مشخصی برای «تکنولوژی» و جامعه تکنیکی و صنعتی تعریف کرد. حال تکنولوژی به گونه‌ای، گسترده و فراگیر شده است که فقط تولید یا ساخت، سیمان و آهن، کامپیوتر و هواپیما و پل و سد را در بر نمی‌گیرد بلکه اداره یک کشور، شهر، کارخانه و یا یک شرکت را که در مقوله توسعه تکنیکی است در بر می‌گیرد. زیرا بدون دانشهای لازم و کاربرد تکنولوژیهای مربوطه، اداره این مکانها ممکن نیست.

به همین خاطر است که استفاده از علم جدید و تکنولوژی نوین به همان میزان برای اداره یک کارخانه سیمان و ذوب آهن «ضروری» و «طبیعی» است که استفاده از آنها برای اداره کشور و شهر و کارخانه. بر این مبنا تکنیکی شدن یک جامعه صرفاً بر اساس حضور انبوه سخت‌افزارهای صنعتی در آن جامعه ارزیابی نمی‌شود. بلکه داشتن نرم‌افزار تکنولوژی یا همان اداره و استفاده و کاربرد جنبه سخت افزاری تکنیک، و استفاده از آن در زمینه تدبیر مکانها و مراکز مختلف، بخشی از گستره‌ی تکنولوژی به معنای امروزی آن را تشکیل می‌دهد.

با این اوصاف به گمان ما جامعه صنعتی، جامعه‌ای است که بر «مدار» گسترش و رشد «تکنولوژی» و «خصایل تکنیکی» و «قواعد تکنیکی» به فرهنگ و اخلاق و حکومت و اقتصاد و دیگر امور خود سامان می‌بخشد. کانون مرکزی در جامعه تکنیکی به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه، خواسته یا ناخواسته محافظت و مراقبت و رشد «خصیله‌های تکنیکی» و «قواعد تکنیکی» و «خود تکنولوژی» است.

در واقع نفوذ و شیوع همین «خصیله‌های تکنیکی» و «اصول و قواعد تکنیکی» است که چون رشته‌ای همه اجزای منظومه حیات تکنیکی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. آری به واقع بر جبین تمامی عرصه‌های حیات

انسان تکنیکی، از معماری، ساختمان سازی، ورزش، تفریح و بازی او گرفته تا هنر، اقتصاد، حکومت، علم و فلسفه آن ماهر و ماهر (به) تکنولوژی زده شده است. یکی از آثار فراگیر شدن «تکنولوژی» و «خصایل و قواعد» مربوط به آن در دنیای امروز این است که دیگر به زندگی تکنیکی (و جامعه تکنیکی) صرفاً به عنوان یک «روش» زیستن (والگوی زیستن) که در آن از ابزار آلات پیشرفته و احکام و قواعد خاص برای تدبیر عرصه‌های مختلف حیات استفاده می‌شود، نگاه نمی‌شود. بلکه به آن، به عنوان یک «ارزش» نیز نگریسته می‌شود و لذا فرد یا جامعه‌ای که از این «ارزش» صنعتی بودن در دنیای جدید محروم باشد، در مقام ارزشگذاری فاقد یک جنبه مهم ارزشی و کمالی است.

بنابراین جوامع و کسانی که به زندگی تکنیکی روی می‌آورند نه صرفاً به لحاظ «ناگزیر بودن» است، بلکه برخی نیز به این منظور از تکنولوژیک زیستن، استقبال می‌کنند که آن را نوعی «ارزش» محسوب می‌کنند که باید به آن آراسته شد.

از آنجا که خون تکنولوژی در همه رگها و مویرگهای حیات بشر امروز جریان یافته است تکنولوژی به یک ایدئولوژی تبدیل شده است. «ایدئولوژی» که در هر جا حاضر شود، جهان بینی و ارزشها و آداب و رسوم و فرهنگ و باید و نبایدهای خود را دیکته میکند و اگر قدرت آن ندارد، اما قصد آن دارد همه اضلاع حیات آدمی را - همراه سلف خود (یعنی علم جدید) - تدبیر و تنظیم کند. اصلاً یکی از ویژگیهای عصر تکنولوژی جدید این است که همه موضوعات «ایدئولوژی» می‌شوند. یعنی هر موضوعی به سهم خود می‌خواهد، در مقام یک ایدئولوژی عمل کند. اقتصاد، ایدئولوژی می‌شود، علم، ایدئولوژی می‌شود، تکنولوژی، ایدئولوژی می‌شود. یعنی هر یک از اینها می‌خواهند هم به آدمی «جهان بینی و بینش» بدهند و هم می‌خواهند برای او «باید و نباید» مشخص کنند. از این رو دوره ما دوره «تعاون» ایدئولوژیها و

«تزام» ایدئولوژیها است. در این میان تکنولوژی جدید نیز به مشابه یک ایدئولوژی و مکتب و بینشی فراگیر، در عصر جدید جلوه کرده است که سعی آن دارد تا روزه روز بر شئون مختلف حیات انسانی سیطره یابد. ممکن است برخی اشکال کنند «مگر اشکالی دارد روز به روز تکنولوژی گسترش یابد و در عرصه‌های مختلف حیات حضور یابد. مگر خود شما در ابتدا، خاستگاه اصلی و منشاء اساس پیدایش تکنولوژی جدید را همان «نیاز طبیعی» انسان به ابزار بیان نکردید. حال چه اشکالی دارد نتیجه این «نیاز طبیعی»، «رشد و گسترش طبیعی» ابزار تکنیکی و «پذیرفتن طبیعی» این «رشد و گسترش طبیعی» باشد؟ پاسخ این است که حضور تکنولوژی جدید، نتیجه نیاز طبیعی آدمی به تکنولوژی است. اما آیا هر چیزی که نیازی را برآورده ساخت، یعنی طبیعی (به معنای درست و منطقی) و پذیرفتنی است؟ به گمان ما پاسخ این سوال «خیر» است. زیرا «برآورده کردن یک نیاز طبیعی و درست، دلالت بر اعتبار و درستی آن «برآورده کننده» نیاز نمی‌کند. همچنان که نیاز جنسی یک نیاز طبیعی است اما هر طریقی که بتواند این نیاز را برآورده سازد، درست و صحیح و طبیعی و پذیرفتنی نیست. نیاز به ابزار و تکنیک یک نیاز طبیعی است. اما اولاً تکنولوژی کنونی یکی از مصادیق «تکنیکی» است که این نیاز را برطرف می‌کند، و نه تنها «مصدق تکنیک» برای رفع آن نیاز، بنابراین تکنولوژی کنونی، نه «تنها» نوع تکنولوژی ممکن است و نه «بهترین» نوع تکنولوژی ممکن. و ثانیاً توابع و آثار تکنولوژی جدید مانع از آن است که او، به عنوان یک مصداق «مطلوب و صحیح و پذیرفتنی» برای «رفع نیاز به ابزار» تلقی شود.

نظری بر زیر و زبر جامعه دینی

اماحال نوبت آن است که در باب جامعه دینی و نسبت آن با تکنولوژی و جامعه تکنیکی سخن رانده شود.

جامعه دینی، جامعه‌ای است که همه اجزای آن (یعنی اقتصاد، سیاست، هنر، فلسفه، فرهنگ و غیره) بر مدار حفظ دین و رشد دینداری چرخ زند و همه چیز آن هماهنگ با دین سامان یابد و در نهایت اگر هماهنگی با دین میسر نشود، کوشش شود، حداقل، تعارض و تضادی نیز با دین و دیانت ایجاد نکند.

به منظور دینی شدن یک جامعه لازم است که هم افکار، بینشها، اخلاق و اعتقادات آن جامعه، موزون با دین باشد و هم ظواهر آن جامعه چنین شود. در همین راستا، دین، در قالب ترکیبی از «بینشها و عقاید»، «اخلاق و تربیت» و «احکام افعال»، عهده دار آن است که «سیرت» و «صورت» جامعه را دینی کند و دینی نگاه دارد. گرچه بعضاً نمی‌توان عقاید و اخلاق و احکام یک جامعه را از هم تفکیک کرد و به طور مشخص و عینی و ملموس، در مصادیق واحد، بین جهت اعتقادی و جهت ارزشی و جهت فقهی یک موضوع، تمایز قائل شد. اما در عین حال می‌توان گفت سیرت یک جامعه را عقاید و بینشها و اخلاقیات دینی، دینی می‌کند و صورت جامعه را فقه و احکام فقهی است که دینی می‌نماید. این صورت (یعنی احکام و فقه دینی) کاملاً مبتنی بر آن سیرت و هماهنگ با آن سیرت (یعنی عقاید و اخلاق) است. اما برای آنکه «صورت و سیرت» جامعه هماهنگ با دین باشد و یا حداقل مخالف با دین نباشد، چه علم و عالمی باید عهده‌دار این مسئولیت و وظیفه باشد؟ آیا فلسفه و فیلسوف دیندار باید چنین فعالیتی را انجام دهد یا کلام و متکلم یا عارف و عرفان یا فقه و فقیه شریعت؟ علی‌رغم کشاکشهای متعددی که در طول تاریخ حیات جوامع اسلامی، میان فیلسوفان و متکلمان و عارفان و فقیهان وجود داشته است و هر یک از این مشارب، آن دیگری را متهم به بد فهمی یا کج فهمی در دین می‌کرده است و در هر دوره‌ای باغلبه یک یا چند طایفه از طوایف چهارگانه مذکور، آن وجه دین مربوط به آن طایفه برجسته می‌شد و بر جامعه دینی غلبه می‌کرد، و از این حیث به دین و دینداری لطمه‌ای جدی وارد

می‌شد. اما در مجموع به نظر می‌رسد برای آنکه یک جامعه دینی بشود و دینی بماند، نه فلسفه، نه عرفان و نه کلام به لحاظ هویت «خاص» و «محدودشان» نمی‌توانند محور تدبیر حیات فردی و جمعی جامعه دینی باشند. ولی، فقه می‌تواند محور قرار گیرد و در عین حال از بازوهای، فلسفه، عرفان، اخلاق و کلام نیز به قوت استفاده کند، تا صورت و سیرت جامعه دینی شود. فقه به لحاظ صلاحیتش در اظهار نظر در باب احکام موضوعات متنوع حیات، در طول زمانهای مختلف، تنها علمی است که می‌تواند صلاحیت صورت بخشی به جامعه دینی و نظارت بر سیرت آن را عهده‌دار باشد. آری فقه تنها، اگر منهای پرورش بینش و اخلاق و خردورزی جامعه بر جامعه دینی حاکمیت نماید، فقط صورت جامعه دینی می‌شود و نه سیرت آن، و صورت دینی جامعه، منهای سیرت دینی آن، به تنهایی مطلوب و مقصود اهداف دین نیست. اما فقهی که محور است و در کنار خود بهره‌های وافری از عقل ورزی و عقاید دینی و اخلاقیات دینی دارد به نیکی می‌تواند صورت و سیرت جامعه را با دین هماهنگ کند و دینی نگاه دارد. اما این سرپرستی و ولایت و نظارت فقه با استعانت از دیگر مقوله‌ها که ذکر شد، در جهان خارج می‌تواند به اشکال مختلف تحقق یابد یعنی الگوی کلی و ثابت محتوایی حکومت دینی، نظارت فقه و بیشتر از آن، سرپرستی و ولایت «فقه محور» کلامی و اخلاقی دین، بر جامعه دینی است. لکن این الگوی ثابت محتوایی در جهان خارج می‌تواند به «صور متعددی» تحقق یابد. گاه یک فقیه جامع الشرایط و مانوس به جهات و ابعاد متنوع فقهی، کلامی، اخلاقی و دین آشنا و بصیر بر تحولات و اقتضائات زمان، می‌تواند عهده‌دار این نظارت و ولایت فقه بر جامعه باشد و گاه جمعی از فقهای این مسئولیت را بر عهده دارند. مدت این نظارت و ولایت برای فقیه یا فقهاء می‌تواند دوره‌ای و موقت باشد یا ثابت و غیر موقت. در چنین حالتی است که فقه به نوبه خود، تنها، الگوی محتوایی

حکومت دینی را تامین نمی‌کند، بلکه، خود، نیز «الگوی صوری حکومت دینی» می‌شود. به هر حال صورتها و قالبهای «مختلفی» قابل تصور و تحقق است، که از طریق آن می‌توان بر جامعه دینی نظارت و ولایت و سرپرستی دینی داشت و به کمک آن به صورت و سیرت جامعه رنگ و معنای دینی داد. فقه بایان احکام موضوعات صنعتی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و هنری جامعه، در دینی کردن جامعه متحول متناسب با مقتضیات زمان، نقش اساسی دارد و اخلاق و اعتقادات در عرض فقه اما با نظارت و ولایت آن، به دینی کردن جامعه همت می‌کنند. جامعه دینی «ایده‌آل» جامعه‌ای است که هم صورت و هم سیرت آن دین پسند باشد. جامعه دینی که فقط صورت آن، فقه و اجرای صرف احکام فقهی دینی باشد، جامعه دینی کامل نیست و جامعه دینی که اخلاق و عقاید و بینشهای دینی باشد، اما احکام فقهی در آن جریان و جریان پیدا نکند نیز جامعه دینی کامل نیست. جامعه دین پسند جامعه‌ای است که ظاهر و باطنش در کنار هم و با هم دینی باشد. بدون ضعف ظاهر آن نسبت به باطن یا بالعکس. سرپرستی و ولایت فقه، که «صورت» حیات انسان را سامان می‌بخشد، بخشی از سرپرستی و «ولایت دین» است. بینش و اعتقادات و اخلاق دینی نیز بخشی دیگر از «ولایت دین» است که سیرت حیات انسان را غنا می‌بخشد. در مجموع، فقه و اخلاق و اعتقادات اسلامی از طریق تدبیر و سرپرستی شخص ولی فقیه، به صورت و سیرت زندگی جلوه و جلای دینی می‌دهند. خلاصه آنکه، اگر در جامعه تکنیکی، حفظ و رشد و گسترش تکنیک، محور است و همه اجزای هنری، علمی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، حکومتی و صنعتی جامعه تکنیکی عملاً^(۳۳) در خدمت تکنولوژی - با آن گستردگی که از او ترسیم شد - است. در جامعه دینی حفظ دین و رشد دینداری محور است.

همنشینی مهر آمیز دین و تکنیک با یکدیگر

اما با توجه به توضیحات راجع به تکنیک و جامعه تکنیکی و اشاره به پاره‌ای از تغایرات اصول و ارزشها و نگرشهای آن با اصول و ارزشها و نگرشهای اولویتهای جامعه دینی، باید گفت، آیا نمی‌توان در مقام حیات فردی و اجتماعی، میان دین و تکنیک توافق حاصل کرد و یک جامعه دینی تکنیکی به وجود آورد؟ به گمان ما، چنین امری نه تنها محال نیست. بلکه کاملاً ممکن و مطلوب است، ولی در عین حال بسیار، بسیار دشوار و طاقت فرسا است. نزدیک ترین راه (و نه ساده‌ترین راه) برای نیل به این مقصود، دینی کردن تکنولوژی است. ولی چگونه می‌توان تکنولوژی را دینی کرد؟ تکنولوژی از دید جامعه شناسانه و «کاربردی» آن، در مفهوم امروزی خود از چهار بخش تشکیل شده است. بخش «سخت افزاری» تکنولوژی که در «اشیا» تکنیکی و فنی ظهور می‌کند و شامل ماشین آلات و ابزار تکنولوژیکی و مانند آن است. بخش انسانی تکنولوژی که شامل خلاقیتها و مهارتها و تجارب و مانند آن است و در انسان ظهور می‌کند، بخش «اطلاعاتی» تکنولوژی که شامل روشها، دستور کارها و فرآیندها و استانداردها و مانند آن است و در مدارک و اسناد علمی بروز می‌کند، بخش «سازمانی» تکنولوژی که شامل شیوه‌های مدیریت و اداره سازمان و ساختار سازمانی و مانند آن است که در قالب نهادها و تشکیلات اداری و سازمانی تجلی می‌کند.

هر چهار بخش یا هر چهار جزء تکنولوژی (با تفاوت در شدت و ضعفش) «دینی شدن» است. یعنی دین می‌تواند، بر دینی بودن و دینی کردن این چهار جزء نظارت و دخالت کند. مهمترین جزء این مجموعه جزء «انسانی» آن است - البته نه صرفاً به مفهوم مهارتها و تجارب - که اگر این جز دینی شود به طور خودکار همه دیگر تکنولوژی می‌تواند رنگ و بوی دینی پیدا کند. انسان دینی یعنی انسانی که بینش و اخلاق و افعالش، هماهنگ و موزون با سلیقه و خواست دین است و آنچه از این انسان صادر می‌شود علی القاعده هماهنگ با دین

است. ولی گفتیم اگر جزء انسانی تکنولوژی دینی شد، «می تواند» تکنولوژی دینی شود اما «لزوماً» و «صرفاً» با دینی شدن انسان، سه جزء دیگر تکنیک دینی نمی شود. یعنی ای بسا انسان به عنوان سازنده تکنولوژی دینی شد (انسان خارجی دینی که آمیخته به خطا و اشتباه است مراد است، نه انسان دینی ایده آل که کمتر در جهان عینی تحقق می یابد) اما اجزای دیگر تکنولوژی (یعنی خود شی تکنولوژیکی یا روشها و دستور کارهایی که برای تولید شی تکنیکی لازم است و یا سازمان و تشکیلات و مدیریتی که اداره تکنولوژی را به عهده دارد)، هماهنگ با دین و مورد تایید دین نبود، در این صورت است که تکنولوژی دینی تولید نمی شود. تکنولوژی دینی تکنولوژی است که هم بعد انسانی هم بعد مدیریت و ادراک و تشکیلاتی و هم از لحاظ دستوری و روشهای علمی و هم خود شی تکنولوژیکی در عین هماهنگی درونی با یکدیگر، کاملاً مورد تصدیق دین و هماهنگ با اهداف و راهنمایی های دینی باشد و حداقل مخالفت و ضدیتی با دین نداشته باشد. در این صورت است که می توان به دینی شدن تکنولوژی امید بست و الاً صرفاً با دینی شدن یک بُعد، از ابعاد تکنیک ولو مهمترین بعد آن - یعنی بعد انسانی - باشد، تکنولوژی، دینی نمی شود. اما هیچ یک از اجزای تکنولوژی جدید کنونی - به مفهومی که ذکر شد - دینی نیست. یعنی هیچیک از اجزای چهارگانه اش به قصد هماهنگی با دین و یا عدم تضاد با دین، تدوین و تنظیم نمی شود، اگر چه ممکن است برخی از اجزایش در پاره ای از مواقع مطابق با دین باشد، اما به صورت مستمر و تحت نظارت دین، تهیه و تدوین نمی شود. تکنولوژی دینی فقط در جامعه دینی است که می تواند بروز کند لذا هر چه جامعه، دینی تر و اجزای تکنیک هماهنگ تر با دین باشد، امکان تحقق تکنولوژی دینی افروتر خواهد شد. آری تکنولوژی دینی تکنولوژی است که بر اساس اهداف دینی، انگیزه های دینی و هماهنگ با بینش و اعتقادات و اخلاق و احکام دینی تولید می شود. لذا هر

یک از اجزای چهارگانه اش که در تعارض با یکی از محورها یا بخشهای دین باشد امکان ظهور و بروز نمی یابد (و یا نباید بیابد). تکنولوژی دینی یا دینی کردن تکنولوژی طبیعی ترین و معتدلترین راه برای جمع کردن میان دین و تکنیک در عرصه های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، حکومتی و مانند آن است. باید افزود که تکنولوژی دینی و جامعه دینی تکنیکی، تکنولوژی و جامعه ای بی عیب و آفت نیست. مگر می شود حقیقی به عالم ماده و طبیعت پابگذار اما عیب و آفتی گریبان گیر او نشود؟ امادر عین حال تکنولوژی دینی، تکنولوژی است که اگر تحقق یابد به لحاظ «وجودی» و «معرفتی» و «اخلاقی» و «اجتماعی» با اضلاع «وجودی» و «معرفتی» و «اخلاقی» و «اجتماعی» دین همسازتر و هم آواتر است و حداقل کمترین تهافت های میان او و دین ممکن است ظهور نماید.

آری تکنولوژی با دین و دیانت - به وصفی که آمد - جمع می شود اما تلاشی عظیم و صبری بلند و دین و ایمانی قوی می طلبد و کجا هستند مردان و مردمانی که رهرو این مسیر مرد افکن باشند؟!

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

آری شود و لیک به خون جگر شود

پی نوشتها

- ۱- برخی از فیلسوفان علم، روش تجربی را در مقام شکار و جمع آوری داده های علمی مفید فایده می دانند و برخی چون پوپر روش تجربی را فقط در مقام داوری و قضاوت دارای اعتبار می دانند و برای علم در مقام گردآوری قائل به روشی نیستند. برخی دیگر چون فایربرند برای علم در مقام جمع آوری و داوری هیچ روشی قائل نیستند و لذا روش تجربی را روش خاص علم نمی دانند و بعضی دیگر چون پوزیتویستها معتقدند، علم در مقام داوری و جمع آوری روشمند است و روش آن نیز تجربی است. به هر حال بر اساس هریک از این مبانی می توان مبحث تعارض «روش» علم و دین را مورد بررسی قرار داد. اما از آنجایی که موضوع اصلی این مقاله بررسی «تعارض علم و دین» نیست و علاوه بر آن محدودیت فرصت و جا اقتضاء بسط این مطلب را نمی کند، تفصیل این بحث را به زمانی دیگر واگذار می کنیم.
- ۲- برای نمونه نگاه کنید که چطور پوپر بحث عقلانیت را که در حوزه علوم تجربی مطرح می کند، می خواهد مبنا و ملاک آن را به تمامی حوزه های معرفت بشری اعم از فلسفی و علمی و دینی

- تعمیم دهد، و حتی مخالفان او چون فایربرند یا لاکاتوش و دیگران نیز مرتکب چنین تعمیم بخشی‌های ناروایی می‌شوند.
- ۳- در بحث تعارض علم و دین علاوه بر تعارض روشی علم دین و تعارض نتایج تحقیقات و دیدگاه‌های علم و دین، مبحث تعارض پیش فرضها و تعارض مبانی علم و دین قابل طرح است که در این نوشتار هیچ اشارتی به آن نمی‌کنیم و می‌گذریم.
- ۴- صاحب این دیدگاه مارتین هیدگر فیلسوف آلمانی است که تفصیل عقیده او را در ترجمه و شرح «پرسشی در باب تکنولوژی» آورده‌ام.
- ۵- صاحب این دیدگاه مارتین هیدگر است. برای آگاهی تفصیلی از عقیده او در این باب، رجوع کنید به مدرک قبل، ص ۸۷ و ص ۱۴۷ - ۱۲۹
- ۶- مانند کارل مارکس
- ۷- این تعبیر از «مارتین هیدگر»، است.
- ۸- قبلاً به برخی از این اقتضانات یا توابع در مقاله دینداری و تکنیک داری اشاره شد.
- ۹- از نقاط تمایز جالب بین دین و تکنیک جدید این است که تکنیک محصول و مصداق قدرت آفرینش و خلق کردن انسان است. ولی دین مصداق قدرت آفرینش و خلق کردن خداوند نیست. با اینکه بحثهای فراوانی بین متکلمین برسر حدوث و قدم کلام الهی وجود دارد. اما خداوند سبحان هیچگاه از خود به عنوان «خالق دین» یاد نکرده است، بلکه طریق حضور دین را با تعبیری چون «انزال» و «تنزیل» توصیف کرده است. گویی بر مبنای تحلیل قرآنی دین همیشه حضور داشته است و فقط از ساحتی به ساحت دیگر، انتقال یافته است. برخلاف تکنیک که چنین نیست.
- ۱۰- حلقه‌های ارتباط و اتصال دیگری چون «فقه و حقوق»، «هنر»، «اقتصاد»، «آزادی» و غیره وجود دارند که می‌توانند هریک به عنوان زمینه‌های ارتباط و تاثیر متقابل دین و تکنیک مورد بحث واقع شوند که در این نوشتار به علت تنگی مقال از طرح آن صرف نظر کردیم.
- ۱۱- این ارتباط دین و تکنیک از طریق اخلاق را می‌توان به نحوی دیگر نیز بیان کرد که تبدیل به ارتباط دین و اخلاق از طریق تکنیک شود. یعنی در واقع با آفرینش تکنولوژی جدید، موضوع و موقعیتی پدید می‌آید که دین و اخلاق باید دیدگاه خود را در آن باب، مشخص کنند. پس در این صورت تکنولوژی، زمینه ارتباط دین و اخلاق می‌شود.
- ۱۲- بحث تاثیرگذاری دین، از طریق اخلاق بر صنعت جدید، مقوله دیگری است که در جای خود باید ارزیابی شود.
- ۱۳- کلونینگ عبارت است «از پیوند یک سلول غیرجنسی به تخمک ماده که می‌تواند به جنین تبدیل شود.» این عمل در مورد گوسفند ماده‌ای انجام شده است که نتیجه آن تولید یک گوسفند ماده دیگر است اما هنوز در مورد انسان، توافقی در انجامش وجود ندارد، و مخالفان فراوانی در این مورد وجود دارد که از لحاظ اخلاقی انجام آن را نادرست می‌دانند.
- ۱۴- در این نوشتار هرکجا به تکنولوژی اشاره می‌کنیم، مقصود
- تکنولوژی کنونی است که در جهان حاضر عرض اندام کرده است، نه هر نوع تکنولوژی که «امکان» ظهور و بروز دارد.
- ۱۵- مانند فرهنگ کار و تلاش، فرهنگ تحقیق و پژوهش، فرهنگ نظم و انضباط و مانند آن.
- ۱۶- برای آگاهی بیشتر از نقش این اصول در جوامع صنعتی رجوع کنید به کتاب موج سوم تالیف «آلوین تافلر» ترجمه «شهیندخت خوارزمی» ص ۵۴ تا ۸۴
- ۱۷- این تعبیر را از «هربرت مارکوزه» اخذ کرده‌ام.
- ۱۸- این تعبیر را از «اریک فروم» وام گرفته‌ام.
- ۱۹- موج سوم «آلوین تافلر»، «شهیندخت خوارزمی» ص ۶۸
- ۲۰- در اینجا برای توضیح ارتباط اصول ششگانه تکنیک جدید با حکومت از کتاب موج سوم آلوین تافلر کمک گرفته شده است.
- ۲۱- مدرک قبل صفحه ۷۳
- ۲۲- مدرک قبل صفحه ۸۶
- ۲۳- مدرک قبل صفحه ۹۰
- ۲۴- مدرک قبل صفحه ۹۲
- ۲۵- مدرک قبل صفحه ۱۰۸
- ۲۶- مدرک قبل صفحه ۹۴
- ۲۷- البته شاید بتوان در متون دینی هدایتها و سخنانی یافت که اصولی را بیان کند که بر اساس آن بتوان به ساختن الگوی‌های صوری حکومتی نیز راهنمایی شد، اما در عین حال به علتی که در متن ذکر شد، در شأن دین نیست که الگو یا الگوهای صوری حکومتی برای همه زمانها و مکانها عرضه کند.
- ۲۸- درباره مقایسه «مدل محتوایی» حکومت جامعه تکنیکی با «مدل الگوی محتوایی» حکومت دینی در این مکتوب، سخنی ابراز نمی‌کنیم و بحث از این موضوع مهم را به فرصتی دیگر واگذار می‌کنیم. آنچه در اینجا بیان شد، فقط بررسی نسبت مدل صوری حکومت مبتنی بر تکنولوژی جدید (جامعه تکنیکی) با مدل محتوایی حکومت دینی است که تاکنون کمتر به آن توجه شده است.
- ۲۹- پیرامون انقلاب اسلامی، استاد شهید مطهری از ص ۸۶ تا ۷۹
- ۳۰- با تفاوتی که مرحوم مطهری بین حق شرعی و حق عرفی می‌گذارند، معلوم می‌شود ایشان طرفدار آن دیدگاه است که می‌گوید: مشروعیت الهی ولی فقیه از جانب خداوند و دین الهی به فقیه داده می‌شود. یعنی فقیه جامع شرایط منصوب از جانب خداوند و بالتبع از جانب امام معصوم است و مشروعیت ملی و مردمی ولی فقیه از جانب آرای عمومی مردم است.
- ۳۱- ولایت فقیه، امام خمینی، صفحه ۲۷
- ۳۲- اینکه تکنولوژی، چگونه «غربی» شد، از موضوعات مهم و جذاب برای تحقیق و پژوهش است.
- ۳۳- قید «عملاً» برای آن ذکر شد که در مقام نظریه پردازی و نظریه سازی، غالب جوامع صنعتی محور جامعه خود را حفظ و رشد تکنولوژی معرفی نمی‌کنند بلکه محور آن را حفظ و ترویج اصول انسانی و بشر دوستانه اعلام می‌کنند اما در عمل به این راه نمی‌روند.